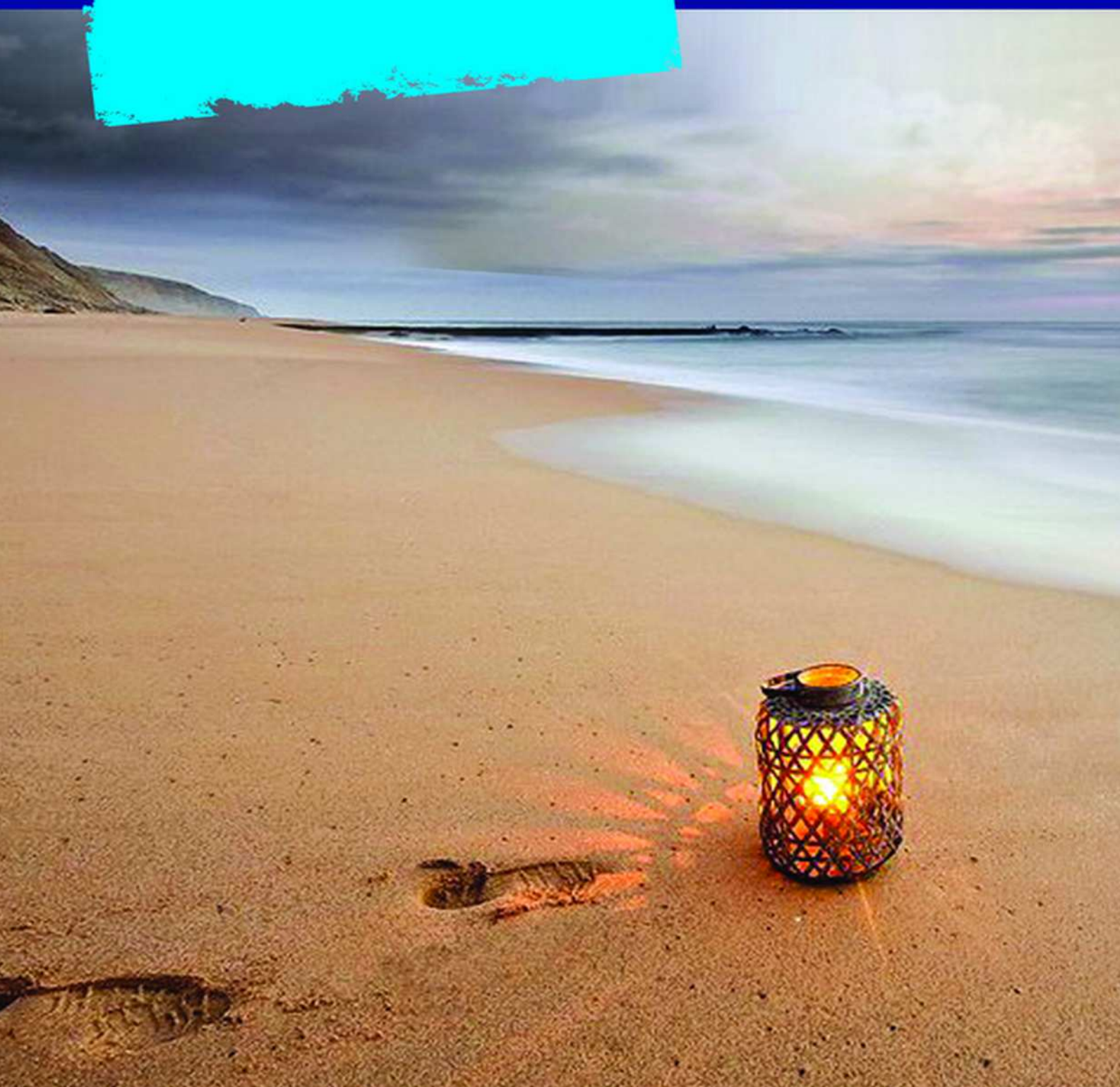


راهی به دریا

آشنایی با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

دکتر مهدی خدایان آرنی

مجموعه آثار / ۴۵



فهرست

- خیلی وقت است منتظر تو هستم ۹
- فقط این راه به خدا می‌رسد ۱۳
- در جستجوی ذخیرهٔ بزرگ خدا ۲۱
- تنها حقیقت این دنیای خاکی ۳۱
- چه کسی حرف اوّل و آخر را می‌زند؟ ۳۷
- ترجمهٔ زیارت ۴۹
- ترجمه دعای بعد از زیارت ۵۵
- متن زیارت «أل یاسین» ۵۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

من فقط پانزده سال داشتم، تابستان بود و پدرم ما را به مشهد برده بود. من در حرم بودم و منتظر بودم تا اذان ظهر را بگویند و نماز را بخوانم. کنار من یکی رو به قبله ایستاده بود و دعایی را می خواند.

صدای او آن قدر دلنشین بود که مرا مجذوب خود کرد. قطرات اشک از دیدگانش جاری بود، من هیچ وقت آن روز را فراموش نمی کنم. صبر کردم تا دعای او تمام شد، از او سؤال کردم که چه دعایی می خواندی؟ من تا به حال این دعا را نشنیده ام.

او برایم گفت که من «زیارت آل یاسین» می خواندم، او برایم گفت که خود آقا دستور داده اند تا شیعیانش با این زیارت به او توجه پیدا کنند، همه کسانی که منتظر واقعی آقا هستند، هر روز این زیارت را می خوانند.

آن روز فهمیدم که اگر دلتنگ آقایی خود شدم و دلم هوای او را کرد، می توانم با او این گونه سخن بگویم و «زیارت آل یاسین» را بخوانم.

بیش از بیست سال از آن ماجرا گذشت و من تصمیم گرفتم تا این کتاب را

برای تو بنویسم. دوست داشتم تا تو هم با این زیارت آشنا شوی، می‌خواستم تو هم با امام زمان این‌گونه نجوا کنی.

خدا را سپاس می‌گوییم که اکنون این کتاب در دست مهربان توست، این کاری بود که من انجام دادم، وقتی کتاب به پایان می‌رسد، دیگر نوبت خود توست، امیدوارم که تو هم دیگران را با این گنج معنوی آشنا سازی.

مهدی خدایمیان آرانی

اسفندماه ۱۳۹۰

خیلی وقت است منتظر تو هستم

مردم این شهر تو را فراموش کرده‌اند، تو را از یادها برده‌اند، من هم تو را فراموش کرده‌ام!

اکنون در این بیابان غربت گرفتار شده‌ام، هیچ کس نیست تا به فریادم برسد، من چه باید بکنم؟ کجا بروم؟

تو که می‌دانی من هیچ پناهی ندارم، از مردم شهر فراری شده‌ام، آخر در شهر، کسی به فکر تو نیست، من در جستجوی تو هستم. درست است از تو دور مانده‌ام، اما هنوز در قلب من، عشق تو شعله می‌کشد.

تو خود می‌دانی که من دوستت دارم، می‌دانی که عشق تو را با همه دنیا عوض نمی‌کنم.

می‌دانم که این دنیا، هیچ وفا ندارد، باور کرده‌ام که دیر یا زود باید از اینجا بروم، دل بستن به اینجا کاری بیهوده است، آیا آدم عاقل به «سراب» دل می‌بندد؟ تو خودت از حال من باخبر هستی. می‌دانی که من از دل بستن به این «سراب‌ها» خسته شده‌ام!

مولای من! من راه را گم کرده‌ام، می‌خواهم به سوی تو بیایم. می‌خواهم با تو سخن بگویم.

خدا تو را «مهدی» نام نهاده است و تو را امام من قرار داده است، تو همان کسی هستی که اگر من به سوی تو نیایم و به راه دیگری بروم، گمراه خواهم شد.

□□□

آیا تو دست روی دست می‌گذاری و برای من هیچ کاری نمی‌کنی؟ آیا تو فقط منتظر می‌مانی تا من به سوی تو بیایم؟

نه، این‌طور نیست، تو همانند پدری مهربان مرا دوست داری، این باور من است. وقتی پدری می‌بیند که فرزندش به بیراهه می‌رود، دست روی دست نمی‌گذارد، پدر وقتی می‌بیند که فرزندش به سوی گمراهی می‌رود، برمی‌خیزد، فرزندش را کمک می‌کند، دستش را می‌گیرد و او را نجات می‌دهد، آری، تو هم دست مرا گرفتی و نجاتم دادی، زودتر از این‌که من سوی تو بیایم، تو به سوی من آمدی!!

□□□

جانم به فدای تو! مولای من!

باور نمی‌کردم که این قدر زود جواب مرا بدهی، ممنون تو هستم. صدای مهربان تو چه آرامشی به قلب من داد!
من دیگر نگران نیستم، من تو را دارم، چرا نگران باشم؟ من مهربانی تو را باور دارم.

شاید اگر سراب‌ها را تجربه نمی‌کردم، قدر حقیقت را نمی‌دانستم. اکنون می‌دانم سراب چیست، حقیقت چیست. این تجربه ارزشمندی است که به آسانی آن را به دست نیاورده‌ام. من جوانی خویش را فروخته‌ام و این تجربه را خریده‌ام.
من به سوی تو می‌آیم...

من دل شکسته‌ام، من را ببخش اگر به یاد تو نبودم، من شرمندهام، اشک مرا

بین...

من فدای تو شوم! همه هستی من فدای تو باد، من خوب می‌دانم هر کس
بخوهد به سوی خدا برود، باید به سوی تو آید و به تو توجه کند، هر کس راه غیر
تو را برود، هرگز به مقصد نمی‌رسد.

اکنون می‌خواهم به سوی خدا و به سوی تو آیم...

□□□

گفتی که می‌خواهی به سوی من بیایی، پس «بسم الله» را بر زبان جاری کن و
«زیارت آل یاسین» را بخوان!

تو این‌گونه با من سخن بگو! این‌گونه راز دل خود بیان کن! در آغاز هر کاری
نام خدا را به زبان جاری کن! تو باید مهربانی خدا را یاد کنی، باید بار دیگر به
خودت یادآور شوی که خدا در اوج زیبایی و مهربانی است. او بوده است که تو را
آفریده و نعمت‌های زیادی به تو داده است، او در حق تو مهربانی کرده است که تو
توانستی راه را از چاه تشخیص دهی و به این سو بیایی.

اکنون که خدا را یاد نموده‌ای تو می‌خواهی به سوی خدا بروی، تو می‌خواهی

به سوی من بیایی، پس سخن آغاز کن، این‌گونه با من سخن بگو:

سلام علی آل یاسین!^۱

□□□

من آماده‌ام تا تو را با «زیارت آل یاسین» زیارت کنم. من می‌خواهم چهل بار

بر تو سلام کنم.

چرا چهل سلام؟

من می‌خواهم عشق و ولای خود را به تو که امام من هستی، نشان بدهم.
درست است که در روزگار «غیبت» گرفتار شده‌ام و تو از دیده‌ها پنهان هستی، اما
من تو را در مقابل خود می‌بینم و به تو سلام می‌کنم.
من چهل بار به تو سلام می‌کنم، می‌خواهم بگویم که همواره به یاد تو هستم،
من از آن تو هستم و در گروه تو هستم.
من با تو سخن می‌گویم، من زائر تو هستم، گویی در روبروی تو ایستاده‌ام و به
تو سلام می‌کنم.
سلام بر تو که آقای من و امام من هستی...

فقط این راه به خدا می‌رسد

سلام بر «آل یاسین»!

این اولین سلام من است، این‌گونه بر تو و خاندان تو سلام می‌کنم. شما «آل یاسین» هستید.

خدا در قرآن، پیامبر را «یاسین» نامیده است، و شما هم خاندان او هستید، «آل یاسین»، همان «آل محمد» است. آری! «یاسین» نامی از نام‌های پیامبر می‌باشد. من در روز بارها و بارها بر شما درود می‌فرستم، در تشهد نماز می‌گوییم: «اللهم صلِّ على محمد و آل محمد، بارخدا یا! بر محمد و آل محمد درود بفرست». می‌دانم وقتی صلوات می‌فرستم، خداوند رحمت خود را بر من نازل می‌کند، صلوات نور است و باعث روشن شدن دل من می‌شود و تاریکی‌ها را از دل می‌زداید.

من در اینجا، به چهارده معصوم پاک سلام و درود می‌فرستم.

سلام من بر پیامبر ﷺ، علی، فاطمه، حسن، حسین و همه امامان معصوم علیهم‌السلام که از نسل حسین علیه‌السلام هستند.

□□□

مهدی جان! سلام بر تو که مرا به سوی خدا فرا می‌خوانی!

تو دست مرا می‌گیری و به سوی خدا می‌بری. فقط تو هستی که می‌توانی راه خدا را به من نشان بدهی، راهی که درست است و هیچ گمراهی ندارد.

تو هدایت‌گر همه آفریده‌های خدا هستی، فرشتگان هم اگر بخواهند به خدا نزدیک شوند، باید نزد تو بیایند. تو حجت خدا بر همه هستی.

علم و دانش تو فراتر از دیگران است، خدا به تو مقامی بس بزرگ داده است و برای همین است که تو می‌توانی همه را به سوی خدا ببری.

آری! در جهان هستی، معلّمی همچون تو پیدا نمی‌شود، هر کس بخواهد به کمال و رستگاری برسد، باید شاگردی تو را بنماید، همان‌گونه که فرشتگان همه از تو درس آموخته‌اند.

خدا نور تو را قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین آفرید، آن وقتی که هنوز خدا عرش خود را هم خلق نکرده بود.

آری! وقتی خدا اراده کرد که جهان هستی را بیافریند، ابتدا نوری آفرید. آن نور، حقیقتِ شما بود. تو و پدران پاک تو، نوری واحد هستید.

شما بودید و غیر از شما هیچ آفریده دیگری نبود، آن روز، شما حمد و ستایش خدا را می‌گفتید. چهارده هزار سال بعد از آن، خداوند عرش خود را آفرید، آن وقت نور شما را در عرش خود قرار داد.^۲

آری! من سخن از خلقت نور شما می‌گوییم، سخن در مورد خلقت جسم شما نیست، خدا نور شما را خلق کرد و هزاران سال بعد زمین را آفرید و سپس جسم شما را خلق کرد.

سخن من پیرامون آفرینش نور شماست، نوری که جسم نبود، آن نور، در واقع، روح شما بود، روح، از جنس خاک نیست، این جسم است که از خاک آفریده شده

است. خداوند روح شما را هزاران سال قبل از خلقت عرش خود آفرید. نور شما سالیان سال، در عرش خدا و ملکوت خدا بود، نور شما در آنجا عبادت خدا را می‌نمود، بعد از آن خدا بر بندگانش مَت نهاد و شما را به این دنیای خاکی آورد.

شما آمده‌اید تا راه خدا را نشان ما بدهید، آمده‌اید تا این دنیای تاریک را با نور خود روشن کنید، آمده‌اید تا دستگیری کنید و همه را به سعادت و رستگاری برسانید.

□□□

مهدی جان! سلام بر تو که «بابُ الله» هستی!

هر کس می‌خواهد به سوی خدا برود، باید به سوی تو رو کند، هر کس می‌خواهد به هدایت برسد باید با تو آشنا شود. فقط از راه تو می‌توان به خدا رسید. اگر کسی تو را نشناسد و با تو بیگانه باشد و در راهی که تو به آن رهنمون هستی گام برندارد، هرگز به مقصد نخواهد رسید و چیزی جز پشیمانی نصیب او نخواهد شد.

هر کس محبت تو را به دل داشته باشد، محبت خدا را در دل دارد، هر کس بغض و کینه تو را داشته باشد، بغض خدا را دارد. هر کس به تو پناه بیاورد، به خدا پناهنده شده است.

آری! خشنودی تو، خشنودی خداست، خشم تو، خشم خداست.

□□□

سلام بر تو که دین خدا را زنده می‌کنی، تو یاری کننده دین خدا هستی. تو پرچم «توحید» را در سرتاسر دنیا به اهتزاز درمی‌آوری. تو نام خدا و یاد او را

جهانی خواهی کرد، تو به جنگ همه سیاهی‌ها و ظلم‌ها خواهی رفت و زیبایی‌ها را به تصویر خواهی کشید.

چه روز باشکوهی خواهد بود آن روز!

روزی که همهٔ اهل آسمان‌ها و تمام مردم زمین در شادی و نشاط باشند و عدالت همه جا را فراگیرد، دیگر از ظلم و ستم هیچ خبری نباشد.^۳
آن روز فقر از میان رفته باشد، مردم، دیگر فقیری را نیابند تا به او صدقه بدهند.^۴

آن روز مردم به جای عشق به دنیا، عاشق عبادت شوند و کمال خویش را در عبادت و بندگی خدا جستجو کنند.^۵

در آن روزگار، فرشتگان همواره بر انسان‌ها سلام کنند و در مجالس آن‌ها شرکت کنند. قلب مردم آن قدر پاک شود که بتوانند فرشتگان را ببینند و خداوند دست رحمت خویش را بر سر مردمان کشد و عقل همهٔ انسان‌ها کامل شود.^۶
روزی که در هیچ جای دنیا، شخص بیماری دیده نشود و همه در سلامت کامل زندگی کنند و هیچ اختلافی در سرتاسر دنیا به چشم نیاید و مردم از هر قبیله و قومی که باشند در صلح و صفا با هم زندگی کنند.^۷

□□□

خدا به تو مقامی بس والا داده است، هر کس از تو روی برگرداند و با تو دشمنی کند، از دین خدا بیرون رفته است.

خداوند در مورد ولایت تو سفارش بسیار زیادی نموده است، اسلام بر پنج ستون بنا شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت تو، اما خداوند اهمیتی را که به ولایت تو داده است به هیچ کدام از نماز و روزه و حج و زکات نداده است!

اگر کسی در این دنیا عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت خدا را به جا آورد و نماز بخواند و روزه بگیرد و به اندازه کوه بزرگی، صدقه بدهد و هزار حج هم به جا آورد و سپس در کنار خانه خدا مظلومانه به قتل برسد، با این همه اگر ولایت تو را قبول نداشته باشد، وارد بهشت نخواهد شد.^۸

آری! ولایت تو نزد خدا از همه چیز مهم‌تر است.

□□□

سلام بر تو که خلیفه خدا هستی!

تو جانشین خدا در آسمان‌ها و زمین می‌باشی، این لقبی است که خدا به تو داده است.

روزی هم که تو ظهور کنی و حکومت عدل خویش برپا سازی، خدا فرشته‌ای را به روی زمین خواهد فرستاد. آن فرشته، پیشاپیش تو این چنین ندا خواهد داد: «مهدی، خلیفه خداست. از او اطاعت کنید».^۹

تو حجت خدا بر همه هستی. حجت خدا بر همه آفریده‌های خدا، تو حجت خدا در آسمان‌ها و زمین هستی.

وقتی شخصی سخن مرا قبول ندارد، من برای اثبات سخن خود، دلیل می‌آورم، در زبان عربی، به این دلیل من، «حجت» می‌گویند.

روز قیامت که بر پا شود، خدا به مردم چنین می‌گوید: ای مردم! من مهدی را به عنوان رهبر شما انتخاب نمودم، چرا از او پیروی نکردید؟ چرا بیراهه رفتید؟ چرا به سخنان او گوش فرا ندادید؟ چرا دیگری را امام خود قرار دادید و دین مرا تباه ساختید؟

به همین جهت است که تو را «حجّت خدا» می‌گویند، یعنی تو دلیل و برهان خدا هستی، خدا راه سعادت را برای مردم روشن نمود، به آنان دستور داد تا ولایت تو را قبول کنند و از تو پیروی کنند، هر کس از تو اطاعت کند، اهل بهشت خواهد بود و هر کس با تو دشمنی کرده باشد، خشم خدا را برای خود خریده است.^{۱۰}

□□□

مهدی جان! تو جلوه اراده خدا هستی!

اگر بخواهم بدانم خدا چه اراده کرده است، کافی است بدانم که تو چه اراده کرده‌ای.

اگر من بخواهم بفهمم که خدا چه چیزی را دوست دارد، باید ببینم که تو چه را دوست داری.

اگر تو را خوشحال کنم، خدا را خوشحال نموده‌ام، اگر به سوی تو بیایم، به سوی خدا رفته‌ام. تو جلوه صفات خدا هستی.

تو همواره اطاعت خدا را می‌کنی و چیزی را انجام می‌دهی که خدا اراده نموده است، تو از خود اراده‌ای نداری، هر چه خدا برای تو بخواهد تو همان را انجام می‌دهی، تو تسلیم فرمان خدای خود هستی.

خداوند صفات زیادی دارد، او مهربان است، دارای علم زیادی است، قدرت دارد و... همه این صفات زیبای خدا را می‌توانم در تو ببینم.

صفات و خوبی‌های خدا، حد و اندازه ندارد، اما من می‌توانم آن مقدار از صفات خدا را (که می‌شود در این دنیا جلوه کند)، در وجود تو ببینم!

تو جلوه صفات خدا هستی، تو از خود هیچ نداری، هر چه داری، خدا به تو داده

است.

تو همچون آینه‌ای هستی که من می‌توانم صفات و زیبایی‌های خدا در آن
بیابم. هیچ موجودی به اندازه تو این همه زیبایی را در خود جای نداده است!
تو نور خدا در آسمان‌ها و زمین هستی، تو مایهٔ هدایت اهل آسمان‌ها و زمین
هستی، اگر هدایت تو نباشد، هیچ کس نمی‌تواند به سعادت و رستگاری برسد.
تو قاری قرآن و مفسر آن هستی، من تفسیر آن را باید از تو بشنوم!
قرآن را اگر تو تفسیر کنی، مایهٔ هدایت می‌شود، هیچ کس نمی‌تواند مانند تو
پیام‌های قرآن را برای بشر بیان کند. خوشا روزی که من صدای دلربای تو را
بشنوم که برایم قرآن بخوانی و آن را تفسیر کنی.^{۱۱}

در جستجوی ذخیره بزرگ خدا

سلام ای ذخیره خدا در روی زمین!

این سخن خدا در قرآن است: ﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

اگر شما اهل ایمان هستید بقیة الله برایتان بهتر است.*

آری! خدا پیامبران زیادی برای هدایت بشر فرستاد. آن‌ها برای سعادت بشر زحمات زیادی کشیدند، عده زیادی از آنان در این راه شهید شدند. اکنون که پیامبران، همه از این دنیا رفته‌اند و مهمان خدا شده‌اند، فقط تو تنها یادگار آن‌ها هستی،

آری! تو بازمانده خدا و ذخیره او در روی زمین هستی. من دیده‌ام که بعضی افراد، وسایل قیمتی تهیه کرده و آن را در جایی مطمئن قرار می‌دهند. آن وسایل، ذخیره‌های آن‌ها هستند.

تو هم ذخیره هستی. تو «بقیة الله» هستی!

و این نام چقدر زیباست!

بی‌جهت نبود که پدر تو را برای شیعیان به این نام معرفی نمود، آن روزی که

مردی از شهر قم به شهر «سامرا» آمده بود.

او مهمان پدرت بود، نام او، احمد قمی بود، او به سامرا آمده بود تا بدانند امام دوازدهم کیست. او مهمان امام عسکری علیه السلام شده بود و نمی دانست چگونه سؤال خود را بپرسد.

بعد از لحظاتی، امام عسکری علیه السلام او را صدا زد و گفت: «از آغاز آفرینش دنیا تا به امروز، هیچ‌گاه دنیا از حجت خدا خالی نبوده است و تا روز قیامت هم، دنیا بدون حجت خدا نخواهد بود. نعمت‌های خدا که بر شما نازل می‌شود و هر بلایی که از شما دفع می‌شود به برکت وجود حجت خداست.»^{۱۲}

احمد قمی رو به امام عسکری علیه السلام کرد و گفت: «آقای من! امام بعد شما کیست؟».

امام عسکری علیه السلام لبخندی زد و از جا برخاست و از اتاق خارج شد و بعد از مدتی همراه با تو، وارد اتاق شد و چنین گفت: «این پسر مهدی علیه السلام است که سرانجام همه دنیا را بر از عدل و داد خواهد کرد، او امام بعد از من است.»^{۱۳}

اشک در چشم احمد قمی حلقه زد، گریه او از سر شوق بود، او نمی دانست چگونه شکر خدا کند که توانسته تو را ببیند.

در این هنگام تو با احمد قمی چنین سخن گفتی: «أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ: من ذخیره خدا هستم.»^{۱۴}

آن روز تو بیش از سه سال نداشتی، خود را بقیه الله معرفی کردی، فردا نیز خود را این گونه معرفی خواهی کرد.

فردای ظهور را می‌گوییم. فردایی که همه جهان در انتظارش است.

وقتی که خدا به تو اجازه ظهور بدهد، به کنار کعبه می‌آیی. آن روز فرشتگان

دسته دسته برای یاری تو می آیند. ۱۵

جبرئیل با کمال ادب به نزد تو آمده و چنین می گوید: «آقای من! وقت ظهور تو فرا رسیده است». ۱۶

و تو به کنار در کعبه رفته و به خانه توحید تکیه خواهی زد و این آیه را خواهی خواند:

﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

اگر شما اهل ایمان هستید بقیة الله برایتان بهتر است.*

آن روز صدای تو در همه دنیا خواهد پیچید: «من بقیة الله و حجت خدا هستم». ۱۷

□□□

سلام بر تو که پیمان بزرگ خدایی! همان پیمانی که خدا بر آن تأکید زیادی کرده است.

من بر سر آن پیمان بزرگ هستم، پیمانی که خدا از من گرفته است. آن روزی که خدا روح مرا را آفرید، از من پیمان گرفت. من بر تو و بر پدران تو درود می فرستم تا اعلام کنم که بر سر آن پیمان خود هستم.

روزی که خدا هم در قرآن از آن این گونه یاد می کند:

﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾**

خدا آن روز با همه سخن گفت، او به همه چنین گفت: آیا من خدای شما نیستم؟ همه در جواب گفتند: آری! شهادت می دهیم که تو خدای ما هستی.

* . هود: ۸۶

** . اعراف: ۱۷۲

بعد از آن، خدا پیامبران خود را معرّفی کرد و سپس نوبت به معرّفی کسانی رسید که جانشینان پیامبران بودند. خدا آنان را نیز معرّفی کرد، او به همه دستور داد تا از پیامبران و جانشینان آنها اطاعت کنند.

آن روز خدا از تو سخن گفت. این سخن خدا بود: «من با مهدی، دین خود را یاری خواهم نمود». ^{۱۸}

آن روز بود که من با نور تو آشنا شدم، تورا شناختم و به مقام تو اعتراف نمودم. آن روز، من پیامبری محمد ﷺ و امامت دوازده امام را پذیرفتم، عهد کردم که از آنان اطاعت کنم. ^{۱۹}

آری! خدا از من پیمان گرفت، همان‌گونه که از تو پیمان گرفت و تو پیمان خدا را قبول نمودی. تو عهد کردی که بر مشکلات غیبت صبر کنی، همه تنهایی‌ها و غربت‌ها را تحمل کنی. آری! تو عهد کرده‌ای که از همه پیامبران و امامان، صبر بیشتری داشته باشی! قلب تو، آماج غم‌ها و غصه‌ها باشد.

خدا به تو خبر داد که تو روزگاری دراز در پس پرده غیبت خواهی بود، در آن روزگار، شیعیان تو به سختی‌ها و بلاهای زیادی گرفتار می‌شوند، تو همه آن بلاها را با چشم می‌بینی و باید صبر کنی!

تو می‌بینی که دشمنان چه ستم‌ها می‌کنند و خون دوستان تو را به زمین می‌ریزند، قلب تو از آن همه بلاها سخت به درد می‌آید، اما تو عهدی با خدای خویش داری که صبر کنی. تو راضی به رضای خدا هستی. صبر تو، صبوری زیباست، صبر می‌کنی تا آن زمانی که خدا خودش به تو اجازه ظهور بدهد.

آن وقت تو به میدان می‌آیی و همه ظلم و ستم‌ها را نابود می‌کنی، و چه شکوهی خواهد داشت آن روز که خدا به تو اجازه ظهور بدهد.

روزی که تو کنار کعبه خواهی بود، فرشتگان برای یاری تو خواهند آمد.^{۲۰}
آن روز مسجد الحرام پر از صف‌های طولانی فرشتگان می‌شود. جبرئیل با
کمال ادب نزد تو می‌آید و سلام می‌کند و می‌گوید: «آقای من! اکنون دعای شما
مستجاب شده است.»^{۲۱}

و تو رو به آسمان می‌کنی و با خدای خود چنین سخن می‌گویی: «بار خدایا! تو
را حمد و ستایش می‌کنم که به وعده خود وفا کردی و من را وارث زمین قرار
دادی.»^{۲۲}

و تو یاران خود را صدا می‌زنی و می‌گویی: «ای یاران من! ای کسانی که خدا
شما را برای ظهور من ذخیره کرده است به سویم بیایید».
با قدرت خدا، یاران تو، خود را به مسجد الحرام می‌رسانند. همه آن‌ها کنار در
کعبه، دور تو جمع می‌شوند و با تو بیعت می‌کنند...



تو موعودی هستی که خدا وعده آن را به اهل ایمان داده است. خدا وعده داده
که سرانجام در روی زمین، بندگان خوب او حکومت کنند و عدالت را برپا کنند. تو
همان وعده خدایی هستی!

وقتی خدا اراده کند که تو ظهور کنی، همه پیامبران کنار بیت المَعْمُور جمع
خواهند شد، چه مراسم باشکوهی خواهد بود!

شنیده‌ام که بیت المعمور، کعبه فرشتگان است و در آسمان چهارم است،
همواره هزاران فرشته گرد آن طواف می‌کنند، «بیت المَعْمُور» به معنای «خانه
آباد» است.^{۲۳}

اجازه ظهور تو آنجا صادر می‌شود و همه دنیا آباد می‌شود، آری! در روزگاری که

تو از دیده‌ها پنهان باشی، دنیا خراب و ویران است، اما وقتی که تو ظهور کنی، دنیا آباد می‌شود، برای همین، آبادی دنیا از کنار خانهٔ آباد (بیتُ المَعْمُور) آغاز می‌شود. آن شب باشکوه، روح همه پیامبران در کنار بیتُ المَعْمُور جمع می‌شوند، آدم و نوح و ابراهیم و عیسی و موسی علیهم‌السلام و... همه می‌آیند. گروهی از مؤمنان هم در آنجا خواهند بود. همه نگاه‌ها به آن سو خیره می‌ماند. فرشتگان چند منبر نورانی را به سوی «بیتُ المَعْمُور» می‌آورند.^{۲۴}

چهار منبر نورانی!

پیامبر، علی، حسن و حسین علیهم‌السلام به سوی این منبرها می‌روند و بالای آن‌ها می‌نشینند. شوری در میان این فرشتگان و انبیاء و مؤمنان برپا می‌شود. لحظاتی بعد، درهای آسمان گشوده می‌شود، پیامبر دست‌های خود را برای دعا رو به آسمان می‌گیرد، همهٔ فرشتگان و پیامبران نیز با پیامبر هم‌نوا می‌شوند.^{۲۵} پیامبر چنین می‌گوید: «خدایا! تو وعده دادی که بندگان خوبت را فرمانروای زمین گردانی. دیگر لحظهٔ عمل به آن وعده فرا رسیده است».^{۲۶}

سپس پیامبر، علی، حسن و حسین علیهم‌السلام در بالای آن منبرها به سجده می‌روند...

آری! پیامبر با خدا در مورد تو سخن می‌گوید، تو همان وعده‌ای هستی که خدا به بندگان خوبش داده است.^{۲۷}

و خدا در آن شب، دعای پیامبر را مستجاب می‌کند و تو در حالی که پرچم عدالت در دست داری به سوی کعبه می‌شتابی و از کنار کعبه فریاد بر می‌آوری:
من مهدی هستم!

تو همچون مهتاب در تاریکی‌ها می‌درخشی و راه را برای ما روشن می‌کنی، نور تو هدایتگر همه است و هر کس می‌خواهد به رستگاری رسد باید از نور تو بهره ببرد.

تو صاحب پرچمی هستی که خدا آن را برافراشته می‌سازد، پرچم تو پرچم فتح و پیروزی است، همان پرچمی که جبرئیل برای پیامبر در جنگ بدر از آسمان آورد.^{۲۸}

آن پرچم تاکنون، فقط دو بار مورد استفاده قرار گرفته است، اولین بار زمانی بود که جبرئیل آن پرچم را برای پیامبر آورد و او هم در جنگ بدر آن را باز نمود و لشکر اسلام در آن جنگ به پیروزی بزرگی دست یافت.

پیامبر بعد از جنگ بدر، آن پرچم را جمع کرد و دیگر در هیچ جنگی آن را باز نکرد و تحویل حضرت علی علیه السلام داد. آن حضرت نیز فقط در جنگ جمل، آن پرچم را باز نمود و دیگر از آن استفاده نکرد.^{۲۹}

خدا آن پرچم را برای تو ذخیره کرده است و تو صاحب آن پرچم هستی، و سرانجام روزی آن را به اهتزاز در می‌آوری.

□□□

خدا علم خویش را به قلب تو نازل کرد و این‌گونه بود که تو خزانه‌دار دانش خدا شدی. تو را برگزید و علم غیب را به تو یاد داد.

من شنیده‌ام که هر کس این علم غیب را بداند، می‌تواند کارهای بزرگی انجام دهد، شنیده‌ام که سلیمان علیه السلام باخبر شد در کشور «سبا» مردم خورشید را پرستش می‌کنند. سلیمان متوجه شد که در آن کشور ملکه‌ای به نام «بلقیس» حکومت می‌کند و او هم خورشید را می‌پرستد و او تختی باشکوه دارد که بر روی آن

جلوس می‌کند.

سلیمان عليه السلام تصمیم گرفت تا زمینه هدایت آن ملکه را فراهم سازد برای همین نامه‌ای به او نوشت و او را به خداپرستی دعوت کرد.

در یکی از روزها، سلیمان به اطرافیان خود رو کرد و گفت: چه کسی می‌تواند تخت ملکه سبا را برایم حاضر کند؟

بین سلیمان که در فلسطین حکومت می‌کرد و بین کشور «سبا» (که در یمن واقع شده بود)، صدها کیلومتر فاصله است، سلیمان می‌خواست یک نفر تخت آن ملکه را برای او حاضر کند.

اصف که یکی از بهترین یاران سلیمان بود به سلیمان گفت: من در کمتر از یک چشم بر هم زدن، آن تخت را برای تو حاضر می‌کنم.

سلیمان نگاه کرد، دید که تخت ملکه در کمتر از یک لحظه در جلوی او قرار گرفته است. همه از کاری که اصف کرد، تعجب کردند.

اصف فقط قسمتی از علم غیب را داشت و توانست کار به آن بزرگی را انجام دهد، اما خدا به تو همه آن علم غیب را داده است. این لطفی است که خدا در حق تو نموده است.^{۳۰}

هر کس بخواهد از علم بهره‌ای داشته باشد، باید درس بخواند و زحمت بکشد تا مقداری علم و دانش را کسب کند، اما علم و دانش تو با همه فرق می‌کند، خدا قلب تو را جایگاه علم خودش قرار داده است.

□□□

تو جلوهٔ مهربانی خدا هستی، اگر بخواهم مهربانی خدا را به سوی خود جذب کنم، باید به سوی تو بیایم، زیرا خدا تو را جایگاه رحمت خویش قرار داده است.

وقتی خدا می‌خواهد بر بندگان خود مهربانی کند، خیر و برکتی را بر آنان نازل نماید، آن رحمت را ابتدا نزد تو نازل می‌کند، زیرا که خداوند تو را واسطه میان خود و بندگان قرار داده است.

آری! هیچ کس نمی‌تواند رحمت خدا را به طور مستقیم دریافت دارد، زیرا این لیاقت و شایستگی خاصی می‌خواهد که خدا این شایستگی را فقط و فقط به تو داده است.

تو واسطه فیض و رحمت هستی، تو اصل هر رحمتی هستی که بر بندگان خدا نازل می‌شود.

تو شیعیان خود را بسیار دوست داری و آنان را کمک می‌کنی، وقتی شیعیان در گرفتاری‌ها تو را صدا بزنند، به یاریشان می‌روی، هم در این دنیا و هم در روز قیامت تو آن‌ها را مدد می‌کنی، وقتی قیامت برپا شود، آن روز همه مهربانی تو را خواهند دید، وقتی که همه مردم از یکدیگر فرار کنند و هیچ کس پناهی نداشته باشد، تو پناه شیعیان خود خواهی بود.

سلام بر تو ای که تو وعده حتمی خدا هستی!^{۳۱}

تنها حقیقت این دنیای خاکی

مهدی جان!

دوست دارم همیشه سلام خویش را هدیه‌ات کنم، در همه لحظه‌ها بر تو سلام می‌کنم.

سلام بر تو زمانی که به امر خدا قیام می‌کنی، سلام بر تو زمانی که از دیده‌ها پنهان و در پس پرده غیبت هستی.

سلام بر تو هنگامی که قرآن می‌خوانی و برای دیگران سخن می‌گویی، سلام بر تو زمانی که نماز می‌خوانی و با خدای خویش سخن می‌گویی و به رکوع می‌روی و در مقابل خدا به سجده می‌افتی.

سلام بر تو هنگامی که شعار توحید بر زبان جاری می‌کنی و خدا را به بزرگی یاد می‌کنی،

سلام بر تو زمانی که حمد و ثنای خدا به جا می‌آوری!

هر صبح و شام بر تو سلام می‌کنم.

□□□

من یاد آن روزی هستم که تو به نماز می‌ایستی و عیسی ع هم همراه تو نماز می‌خواند. آن روز تو به سرزمین فلسطین می‌روی، تو با یاران خود به آنجا سفر

می‌کنی و منتظر می‌شوی تا روز جمعه فرا رسد.

مسیحیان زیادی در این شهر جمع شده‌اند و منتظرند تا اتفاق مهمی روی بدهد. روز جمعه فرا می‌رسد، اجتماع باشکوهی می‌شود، نگاه‌ها به آسمان خیره می‌ماند.

ابری سفید دیده می‌شود که جوانی بر فراز آن ابر قرار گرفته است. دو فرشته کنار آن جوان ایستاده‌اند.^{۳۲}

آن ابر به سوی زمین می‌آید. در «بیت المقدس» غوغایی برپا می‌شود، آن جوان، عیسی علیه السلام است.

عیسی علیه السلام به زمین بازگشته است. مسیحیان که از شادی در پوست خود نمی‌گنجند به طرف او می‌روند و می‌گویند که ما همه یاران و انصار تو هستیم. همه منتظرند تا عیسی علیه السلام جوابی بدهد، عیسی علیه السلام می‌گوید: «شما یاران من نیستید».^{۳۳}

همه مسیحیان تعجب می‌کنند. عیسی علیه السلام بدون توجه به آنان، حرکت می‌کند. و تو در محراب «مسجد الأقصى» ایستاده‌ای و همه یاران، پشت سر تو صف بسته‌اند و منتظرند تا وقت نماز شود.

عیسی علیه السلام به سوی تو می‌آید، او به تو نزدیک می‌شود و سلام می‌کند و با تو دست می‌دهد.

تو به او رو می‌کنی و می‌گویی: «ای عیسی! جلو بایست و امام جماعت ما باش».^{۳۴}

عیسی علیه السلام می‌گوید: «من به زمین آمده‌ام تا وزیر تو باشم، نیامده‌ام تا فرمانده باشم، من نماز خود را پشت سر شما می‌خوانم».^{۳۵}

عیسی در صف اول، کنار یاران تو می‌ایستد، وقتی مسیحیان این منظره را می‌بینند، گروه زیادی از آنان مسلمان می‌شوند.
و تو به نماز می‌ایستی و چه شکوهی دارد این نماز!
سلام من به نماز تو!

□□□

چرا من بارها به نماز تو سلام می‌کنم؟ چرا فریاد می‌زنم: سلام بر لحظه‌ای که تو سجده می‌کنی؟

من می‌خواهم بگویم که تو بنده خدا هستی، او را عبادت می‌کنی و در مقابل او سر به خاک می‌نهی، خدا مقام تو را گرامی داشته است و تو جز سخن خدا چیزی نمی‌گویی، هر چه او به تو دستور بدهد، با تمام وجود آن را می‌پذیری.
من می‌خواهم این‌گونه از غلّو و زیاده‌گویی پرهیز کنم. من می‌دانم که تو بنده خدا هستی و در مقابل او به خاک می‌افتی. تو مخلوق خدا هستی، مبدا من در حق تو، گزافه بگویم! مبدا به چیزی باور داشته باشم که با یکتاپرستی منافات دارد.

□□□

شنیده‌ام وقتی هم پا به عرصه گیتی نهادی، سر به سجده نهادی! آری! وقتی تو به دنیا آمدی، بوی خوش بهشت، تمام فضا را فرا گرفت، پرنده‌گانی سفید همچون پروانه، بالای سر تو پرواز می‌کردند و تو سر به سجده نهاده بودی.^{۳۶}
بعد از لحظاتی، سر از سجده برداشتی و رو به آسمان نمودی و گفتی: اَشْهَدُ أَنْ

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

وَأَشْهَدُ أَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ...

شهادت می‌دهم که خدایی جز الله نیست.

گواهی می‌دهم که جدّ من، محمّد پیامبر خداست و ...^{۳۷}

□□□

سلام بر تو هنگامی که صبح فرا می‌رسد! سلام بر تو هنگامی که شب آغاز می‌گردد!

شاید یکی سؤال کند چرا به تو سلام خود را این‌گونه تقدیم می‌کنم. راز این سلام چیست؟

تو به اذن خدا از آنچه در جهان هستی می‌گذرد، باخبر هستی، تو شاهد و ناظر بر کردار من هستی.

خدا در قرآن می‌فرماید:

﴿وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ...﴾.

بگو هر آنچه می‌خواهید انجام دهید، ولی بدانید که خدا و رسول خدا و مؤمنان، عمل شما را می‌بینند.*

امروز منظور از «مؤمنان» در این آیه، تو هستی، تو بر آنچه بندگان خدا انجام می‌دهند، آگاه هستی، اعمال و کردار ما هر روز به شما عرضه می‌شود.^{۳۸}

آری! هر صبح و شام، پرونده اعمال من را به نزد تو می‌آورند، تو به کردار من نگاه می‌کنی، اگر در آن کارهای زیبا ببینی، خوشحال می‌شوی، برایم دعا می‌کنی، اما اگر من گناهی انجام داده باشم، تو ناراحت می‌شوی، آخر چرا شیعه تو این‌گونه باشد؟

تو دست به دعا برمی داری و برای من استغفار می‌کنی، رو به آسمان می‌کنی و می‌گویی: خدایا! این شیعه من است، شیطان او را فریب داده است، از تو می‌خواهم از گناهِش درگذری!

سلام بر تو آن لحظه‌ای که برای شیعیان طلب آمرزش و بخشش می‌کنی!
سلام بر تو در هر صبح و شام که کردار شیعیان بر تو عرضه می‌شود.
مولای من! آقای من!

من می‌دانم گنه‌کارم، خطاکارم، من با گناهانم قلب شما را به درد می‌آورم، اما بدان با همه گناهانم، تو را دوست دارم، آقای جز تو ندارم، فقط تو را دارم و بس!
برایم دعا کن، دعا کن خدا گناهانم را ببخشد، دعایم کن که شیطان دیگر نتواند فریبم بدهد.

دعایم کن! دعایم کن!

□□□

من بارها و بارها به تو سلام می‌کنم. آن قدر به تو سلام می‌کنم تا به من نگاه کنی و لطف تو شامل حالم شود.

سلام بر تو ای که خدا وعده داده است تو را از همه بلاها حفظ کند تا روزگار ظهور تو فرا رسد و تو به امر او قیام کنی.

سلام بر تو ای که همچون پدر برای شیعیان خود دلسوزی می‌کنی و از هر کس که به سویت بیاید، دستگیری می‌نمایی، تو پناه شیعیان و فریادرس درماندگان هستی.

تو امام و پیشوای من هستی، تو آرزوی همه هستی، آرزوی همه خوبان!
خوشا به حال من که تو آرزوی من شده‌ای و من از همه آرزوهای دیگر دل

کنده‌ام، آرزوهای دیگر، سراب هستند، تو تنها حقیقت این دنیای خاکی هستی!
باید در هوای تو باشم، در جستجوی تو باشم، در خیال وصال تو باشم.
وقتی آرزوی انسان بزرگ بشود، خود او هم بزرگ می‌شود، بعضی‌ها را می‌بینم
که در آرزوی ثروت و شهرت و... هستند، ارزش آنان به همان مقدار است، اما
کسی که تو آرزوی او باشی، چقدر ارزش دارد؟ این را فقط خدا می‌داند.^{۳۹}

چه کسی حرف اول و آخر را می‌زند؟

مولای من! آقای من!

اکنون می‌خواهم اعتقادات خود را برایت بیان کنم، من باورهای خود را نزد تو امانت می‌گذارم.

اشهد ان لا اله الا الله. خدایی جز الله نیست.

من تو را گواه می‌گیرم که به خدای یگانه ایمان دارم. من خداپرست هستم و از همه بت‌ها بیزارم.

هر لحظه بتی می‌خواهد دل مرا را از آن خود کند، دل من باید حرم خدا باشد. من همه بت‌ها را از وجود خود بیرون می‌کنم و فقط خدای یگانه را می‌پرستم. وقتی می‌گویم: «لا اله الا الله»، در واقع همه بت‌ها را از دل خود بیرون می‌کنم. من فقط خدای یگانه را می‌پرستم.

خدایی را ستایش می‌کنم که بی‌نیاز است. او که از چیز دیگری وجود نیافته و وجودش از خودش است.

هیچ کس نمی‌تواند چگونگی او را بفهمد و آن را بیان کند، در عظمت و بزرگی او، همه اندیشه‌ها حیران هستند.

او نه می‌زاید و از کسی هم زاده نشده است. او همسر و فرزند و شریکی ندارد.

او زنده‌ای است که هرگز نمی‌میرد، توانایی است که هرگز ناتوان نمی‌گردد، قدرتمندی است که هرگز شکست نمی‌خورد، بردباری است که عجله نمی‌کند، او هرگز نابود نمی‌شود و پایان نمی‌پذیرد.

خدای من هرگز نیازمند نمی‌شود، عزیزی است که هرگز ذلیل و خوار نمی‌شود، دانایی است که هرگز نادان نمی‌گردد.

او عادل است و هرگز ستم نمی‌کند، او به بندگان خود عطا و بخشش می‌کند و هرگز بخل نمی‌ورزد.

او همه جا هست و لحظه‌ای از بندگان خود بی‌خبر نیست. هر چه در جهان هستی هست آفریده اوست و فقط اوست که آفریده نشده است.

فقط اوست که آغازی و پایانی ندارد. قبل از او هیچ آفریده‌ای نبود و بعد از او نیز هیچ آفریده‌ای نیست.^{۴۰}

خدای من هرگز از آفریده‌های خود دور نیست، تا من سؤال کنم که او کجاست. فقط اوست که گذر زمان، او را دگرگون نمی‌کند، او بزرگواری و ستایش را از آن خود نمود و در بزرگی و عظمت بی‌همتا است.^{۴۱}

□□□

من حضرت محمد ﷺ را پیامبر خدا می‌دانم:

أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللَّهِ.

شهادت می‌دهم که محمد، بنده خدا و فرستاده اوست. همه زیبایی‌ها و خوبی‌ها در وجود خود جای داده است، او پیامبر مهربانی‌ها می‌باشد، او نور خدا در آسمان‌ها و زمین است.

من شهادت می‌دهم که خدا، محمد و علی و فاطمه و فرزندان معصوم آنان را

بیش از همه دوست دارد.

آری! خدا مقامی بس بزرگ به آنان داده است، جایگاه آنان از جایگاه همه فرشتگان و مقربان بالاتر است.

خدا مقام و جایگاه آنان را برای دیگران بیان کرده است و همه زیبایی‌ها و خوبی‌های آن‌ها را به همه خبر داده است، این پیام خدا برای همه است: ای فرشتگان من! ای پیامبران من! ای بندگان من! با همه شما هستم، بدانید که من محمد و آل محمد را برتری دادم، مقام آن‌ها از همه و همه بالاتر و والاتر است.

آری، خدا آنان را به بزم مخصوص خود راه داده است، و کس دیگری را به آنجا راه نیست، هیچ کس نباید آرزوی رسیدن به آن جایگاه را بنماید که این یک آرزوی دست‌نیافتنی است.^{۴۲}

من به امامت دوازده امام اعتقاد دارم، نه کمتر نه بیشتر. امامان من فقط دوازده نفر هستند که نام آنان چنین است:

امام علی، امام حسن، امام حسین، امام سجاد، امام باقر، امام صادق، امام کاظم، امام رضا، امام جواد، امام هادی، امام حسن عسکری، امام مهدی علیه السلام.

این دوازده نفر، رهبرانی هستند که خدا آنان را به عنوان حجّت خود انتخاب نموده است. آنان از همه لغزش‌ها و زشتی‌ها و پلیدی‌ها به دور هستند، خدا به آنان مقام عصمت را داده است، همه آن‌ها معصوم هستند و هرگز فکر گناه هم به ذهن خود راه نمی‌دهند.^{۴۳}

□□□

مهدی جان! من تو را امام زمان خود می‌دانم و اعتقاد دارم که تو حجّت خدا

هستی. خدا راه سعادت را برای مردم روشن نمود، به آنان دستور داد تا ولایت تو را قبول کنند و از تو پیروی کنند، هر کس از تو اطاعت کند، اهل بهشت خواهد بود و هر کس با تو دشمنی کند، غضب خدا در انتظار او خواهد بود.^{۴۴}

□□□

من بار دیگر بر محمد و آل محمد، صلوات و درود می‌فرستم، و خطاب به شما چنین می‌گوییم:

ای سروران من! شما اولین آفریده خدا هستید، خدا آفرینش را با شما آغاز نمود، خدا همه خوبی‌ها، همه زیبایی‌ها، همه کمالات را با شما آغاز نمود. شما سبب خلقت جهان هستید، اگر شما نبودید، خدا آسمان‌ها و زمین و فرشتگان و جهان را خلق نمی‌کرد.^{۴۵}

شما واسطه فیض خدا هستید، وقتی خدا می‌خواهد به بندگان خود خیر و رحمتی بدهد، ابتدا آن را به وجود شما نازل می‌کند و بعد به واسطه شما آن خیر به دیگران می‌رسد.

شما همه کاره جهان هستید، در جهان هستی، حرف اول و آخر را شما می‌زنید، خدا شما را محور قرار داده است، از اول هستی شما بوده‌اید و تا آخر هم شما خواهید بود.

هر کس که با خدا کار دارد باید به در خانه شما بیاید، به اذن خدا، شما همیشه و همواره، همه کاره جهان هستی می‌باشید.

به واسطه شما خدا رحمت خود را بر بندگان نازل می‌کند و بلاها را از آنان دور می‌کند، شما ستون جهان هستی هستید، اگر شما نباشید، زمین و زمان در هم

می‌پیچد.

من به «رجعت» باور دارم، اعتقاد دارم که پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام قبل از قیامت، به دنیا باز می‌گردید و در این دنیا حکومت می‌کنید.

«رجعت»، همان زنده شدن دوباره می‌باشد، آری! خدا پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام را (قبل از برپا شدن قیامت) زنده خواهد نمود تا بر این دنیا حکومت کنند، آری! باور داشتن به رجعت، نشانه شیعه واقعی بودن است.^{۴۶}

تو امام من هستی! من منتظر ظهور تو هستم، هر وقت که خدا صلاح بداند تو ظهور خواهی کرد و حکومت عدل را در جهان برقرار می‌کنی، تو سالیان سال در روی زمین، حکومت می‌کنی، بعد از آن به شهادت می‌رسی، آن وقت است که امام حسین علیه‌السلام و بقیه امامان به دنیا باز می‌گردند و روزگار رجعت آغاز می‌شود، پیامبر هم به دنیا باز می‌گردد، (بعد از سالیان سال، تو هم باز دیگر زنده می‌شوی و رجعت می‌کنی).

من می‌دانم که قرآن هم از رجعت سخن گفته است. من بارها و بارها این آیه قرآن را خوانده‌ام:

﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا... فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ...﴾*

قرآن، داستان عَزْرَبِر (یکی از پیامبران) را برایم بیان می‌کند، او از شهری عبور کرد که استخوان‌های مردگان زیادی در آنجا افتاده بود. آن، شهر ویران شده بود. او مدتی به آن استخوان‌ها و جمجمه‌ها نگاه کرد و با خود گفت: در روز قیامت، خدا چگونه این مردگان را زنده خواهد نمود؟

در این هنگام، خدا به عزرائیل دستور داد تا جان او را بگیرد، مرگ عَزَّیْر فرا رسید. صد سال گذشت. خدا بعد از صد سال، دوباره او را زنده کرد، او به سوی شهر خود حرکت کرد، وقتی به شهر خود رسید دید همه چیز تغییر کرده است، آری! صد سال گذشته بود، همسر او از دنیا رفته بود و...
 آری! رجعت، همان زنده شدن بعد از مرگ است و قرآن از رجعت و زنده شدن دوباره عَزَّیْر سخن گفته است.

خدایی که من او را می‌پرستم به هر کاری تواناست، او وعده داده که بار دیگر شما را به این دنیا باز گرداند و شما در این دنیا حکومت کنید و خدا به وعده‌های خود عمل می‌کند.*

من می‌دانم که در روزگار رجعت شرایط عوض خواهد شد، اگر کسی قبل از رجعت کافر باشد، ایمان او در روزگار رجعت قبول نخواهد شد، زیرا در آن هنگام پرده‌ها کنار می‌رود و آیات خدا آشکار می‌شود، انسان‌ها تا قبل از فرا رسیدن روزگار رجعت، فرصت دارند که حق و حقیقت را انتخاب نمایند.

□□□

مهدی جان! من در اینجا می‌خواهم باورهای خود را بر زبان بیاورم، آنچه را که به آن اعتقاد دارم بیان کنم:

من باور دارم که مرگ حق است و دیر یا زود از این دنیا سفر خواهیم نمود، آری! دنیا منزلگاهی است که باید از آن عبور کرد، خوشا به حال کسی که به این دنیا دل

* حضرت مهدی علیه السلام ظهور می‌کند و دنیا را از بی‌عدالتی‌ها نجات می‌دهد و بعد از سال‌ها، شهید می‌شود. در آن هنگام، امام حسین علیه السلام و بعد از آن همه امامان دیگر و پیامبر به دنیا باز می‌گردند، این همان روزگار رجعت است. (جالب است بدانید در آن زمان، امام مهدی علیه السلام هم به عنوان آخرین امام رجعت خواهد نمود).

نبندد.

من به یاد مرگ می‌افتم، آن روز که مرا در قبر بنهند و خاک بر روی من بریزند،
آن روز تنهای تنها خواهم شد!
افسوس که من این صدا را نمی‌شنوم: «من خانهٔ تنهایی هستم، من خانهٔ
تاریکی هستم».

این صدای قبر من است که هر روز در فضا طنین می‌اندازد و من آن را
نمی‌شنوم!^{۴۷}

آیا من برای تاریکی قبر فکری کرده‌ام؟ سفری در پیش رو دارم که دیر یا زود
فرا می‌رسد، باید برای خود زاد و توشه‌ای آماده کنم، آن لحظه‌ای که همه، مرا
تنها می‌گذارند. همهٔ دوستان و آشنایان، بعد از این که مرا به خاک سپردند به منزل
خود باز می‌گردند و من می‌مانم و یک دنیا تنهایی و تاریکی!

من به سؤال و جواب در قبر اعتقاد دارم. آن موقعی که دو فرشته نزد من آیند،
از من در مورد خدا و دین من سؤال کنند: خدای تو کیست؟ پیامبر تو کیست؟ امام
تو کیست؟

در آن لحظه‌های تنهایی چه خواهم کرد؟

من شنیده‌ام که اگر کسی اهل ایمان باشد، در آن لحظه‌ها هیچ غمی به دل
ندارد.

وقتی مؤمن را داخل قبر گذاشتند و قبر او را با خاک پوشاندند، ناگهان قبر او
شکافته می‌شود. دری آشکار می‌شود و مؤمن نگاهش به آن در خیره می‌ماند. قبر
تاریک تاریک است، اما نوری از آن در به سوی قبر می‌آید و تمام قبر را روشن
می‌کند.

این نور، نور چهرهٔ زیبایی پیامبر می‌باشد، بوی خوشی به مشام مؤمن می‌رسد، آری! این بوی خوش پیامبر است.^{۴۸}

این پیامبر است که دوستان خود را در سخت‌ترین لحظه‌ها تنها نمی‌گذارد.

□□□

مهدی جان! من باور دارم که بعد از مرگ زنده خواهیم شد، من به روز قیامت ایمان دارم، روزی که همه زنده شوند و سر از قبر بردارند.

من چه می‌دانم که روز قیامت چه روزی است؟ روزی که ترس همه را فراگیرد، هر کسی به فکر خودش باشد، مادر از فرزند خود فرار کند، دوستان همه یکدیگر را فراموش کنند، روزی که تشنگی بیداد کند، آتش جهنم زبانه کشد...

همه برای حسابرسی فراخوانده شوند، آن روز همه به پرونده‌های کردار خود نگاه می‌کنند، می‌بینند که همه کارهای خوب و بد آن‌ها با دقت ثبت شده است. آن روز، روز حسابرسی است. گروهی که اهل خوبی‌ها و زیبایی‌ها بوده‌اند، به سوی بهشت حرکت می‌کنند، کسانی هم که در دنیا چیزی جز پلیدی و سیاهی برای خود انداخته نکرده‌اند، در عذاب گرفتار می‌شوند.

□□□

من به «پل صراط» ایمان دارم، روز قیامت، پلی بر روی جهنم کشیده می‌شود که به آن «صراط» می‌گویند، همه باید از آن عبور کنند، اهل ایمان به راحتی و با سلامت از صراط عبور می‌کنند و بعد از آن به مهمانی بزرگ خدا می‌روند، آن‌ها به بهشت جاودان وارد می‌شوند.

ولی اهل کفر و معصیت نمی‌توانند از صراط عبور کنند، آنان در آتش عذاب گرفتار می‌شوند، آنان در آتش سقوط می‌کنند.

در روز قیامت، از «حَقَّ النَّاسِ» سؤال می‌کنند، این سؤال در «مِرصاد» خواهد بود، مِرصاد، قسمتی از پل صراط است، در آنجا از «حَقَّ النَّاسِ» می‌پرسند، هر کس که به دیگری ظلم کرده باشد و حق او را گرفته باشد، باید آنجا جواب بدهد. اگر امروز حق کسی را پایمال کنم، اگر به آبروی کسی صدمه بزنم، اگر ظلمی به دیگری بنمایم، باید بدانم که در روز قیامت باید جواب بدهم. خدا از «حَقَّ النَّاسِ» نمی‌گذرد، باید من در آنجا صاحب حق را راضی کنم!^{۴۹}

آری! من به بهشت و جهنم ایمان دارم، می‌دانم که اگر درستکار باشم، سرانجام من بهشت خواهد بود و اگر راه خطا بروم و معصیت و گناه خدا را بنمایم، جهنم در انتظار من است.

بهشت و جهنم، حقیقت دارد، من امید دارم که عاقبت من ختم به خیر شود، اهل بهشت باشم، من از جهنم هراس دارم، من از عذاب جهنم به خدا پناه می‌برم!



مهدی جان! خوب می‌دانم، اگر من بخواهم از عذاب خدا نجات پیدا کنم، باید ولایت تو را قبول کنم، ولایت تو، محور سعادت است و رستگاری. هر کس به بهشت وارد می‌شود، به خاطر محبت شماست، رضای شما، رضای خداست، اگر کسی بتواند شما را راضی و خشنود سازد، خدا را راضی ساخته است. کسی که بفهمد حق با شماست، بداند که خدا ولایت شما را بر او واجب کرده است، اما از قبول ولایت شما سرباز زند، جایگاهش آتش دوزخ خواهد بود. آری! کسانی که با شما دشمنی می‌کنند و با این که می‌دانند حق با شماست، اما آن را انکار می‌کنند، آنان به آتش گرفتار خواهند شد، اما حساب کسانی که از شما

هیچ نمی‌دانند و جاهل هستند و اصلاً حق به آن‌ها نرسیده است، جداست.

□□□

مولای من! من اعتقادات خود را در حضور تو بیان کردم و اکنون تو را گواه می‌گیرم، از تو می‌خواهم بر آنچه برای تو گفتم شهادت بدهی.
 من تو را دوست دارم! به امامت تو اعتقاد دارم، به قلب من نگاه کنی، ببین که قلب من شیدای توست، عشق تو، تنها سرمایه من است.
 من دوستان تو را دوست دارم، با دشمنان تو، دشمن هستم. من رنگ و بوی تو را دارم، من در فکر و اندیشه و احساس و کردار فقط پیرو تو هستم. خوب می‌دانم که اگر تو را دوست داشته باشم و از دشمنان تو بیزار نباشم، شیعه واقعی شما نیستم.

اگر بخواهم جزء پیروان واقعی تو باشم، باید با دشمنان تو دشمن باشم. آن کسی که تو را دوست دارد و از دشمنان تو بیزار نیست، به دروغ ادعای محبت تو می‌کند، تو این محبت را از او خریداری نمی‌کنی!

من با تو هستم، با غیر تو کار ندارم، به تو ایمان دارم، تو را دوست دارم و ولایت تو را قبول کرده‌ام، من فقط گوش به فرمان تو هستم، تسلیم تو هستم! پیروی کردن از غیر تو، چیزی جز آتش جهنم در پی ندارد.

ای خاندان پیامبر! حق و حقیقت همیشه با شما بوده است، هر کجا شما بروید، حق و حقیقت هم همان جاست. شما محور حق و حقیقت هستید. حق چیزی است که شما آن را بپسندید، باطل چیزی است که شما از آن بیزار باشید. به هر چه شما فرمان دهید، آن چیز خوب و زیباست، از هر چه که نهی کنید، آن چیز

زشت و پلید است.

من به خدای یگانه ایمان دارم، خدایی که شریک ندارد، من محمد را پیامبر خدا می‌دانم، به همه شما ایمان دارم.

من به همه شما (از اولین نفر تا آخرین نفر شما) اعتقاد دارم، من تسلیم شما هستم و پیروی کامل از شما می‌کنم، هر چه شما بگویید قبول می‌کنم.

□□□

مهدی جان! من آمادگی خود را برای یاری تو اعلام می‌کنم، من آماده‌ام و منتظرم تا روزگار ظهور تو فرا برسد، روزی که خدا دین خودش را به دست تو زنده خواهد نمود.

من امروز هم به یاری تو اندیشه دارم، تلاش می‌کنم تا نام و یاد تو را زنده نگه دارم.

هر کسی برای زندگی کردن، دلیلی می‌خواهد، این دلیل زندگی من است: من زنده‌ام و زندگی می‌کنم تا سرود مهر تو را سر بدهم و محبت تو را بر دل‌های مردم، پیوند زنم.

من سوگند یاد می‌کنم تا نفس در سینه دارم، عاشقانه از زیبایی آمدنت دم بزنم و دوستان تو را یار راه شوم و سرود جان‌بخش برپایی دولتت را فریاد زنم.

من در راه رضای تو قدم برمی‌دارم، یاد تو را زنده نگه می‌دارم! من این‌گونه تو را یاری می‌کنم.

مولای من!

در قلب من، فقط محبت تو جای دارد و بس! من هیچ کس را به اندازه تو

دوست ندارم، من در اشتیاق توام، در آرزوی تو هستم و هرگز چنین اشتیاقی را
برای دیگری نداشته‌ام.

تو در اعماق دل من جای گرفته‌ای، تو همه جا عزیزِ جان من و امید دل من
هستی!

□□□

بار خدایا! من با امام زمان خود سخن گفتم و از عشق و محبت خود به او پرده
برداشتیم، من آمادگی خود را برای یاری او اعلام نمودم، اکنون از تو می‌خواهم تا
مرا یاری کنی تا در این راه ثابت‌قدم بمانم.

تو کاری کن که قلب من برای همیشه از آن امام زمانم باشد، تو کاری کن که
من از امام زمان خویش دست برندارم! تو کاری کن من در این راه، ثابت بمانم.^{۵۰}
آمین.

ترجمه زیارت

* اکنون زیارت «آل یاسین» با هم زمزمه می‌کنیم:
سلام بر آل یاسین که همان آل محمد هستند.
سلام بر تو ای آقای من که مرا به سوی خدا فرا می‌خوانی و مرا به سوی خدا
می‌بری.
هر کس بخواهد به کمال و رستگاری برسد، باید شاگردی تو را بنماید،
همان‌گونه که فرشتگان همه از تو درس آموخته‌اند.
سلام بر تو که «بابُ الله» هستی! هر کس می‌خواهد به سوی خدا برود، باید به
سوی تو رو کند. سلام بر تو که دین خدا را زنده می‌کنی.
سلام بر تو که خلیفه خدا و حجّت خدا آسمان‌ها و زمین هستی. تو جلوه اراده
خدا هستی! اگر بخواهم بدانم خدا چه اراده کرده است، کافی است بدانم که تو چه
اراده کرده‌ای. اگر من تو را خوشحال کنم، خدا را خوشحال نموده‌ام.
تو قاری قرآن هستی و من تفسیر آن را باید از تو بشنوم.
دوست دارم همیشه سلام خویش را هدیه‌ات کنم، در همه لحظه‌ها بر تو سلام
می‌کنم.

سلام ای ذخیره خدا در روی زمین!

سلام بر تو که پیمان بزرگ خدایی! همان پیمانی که خدا بر آن تأکید زیادی کرده است.

تو موعودی هستی که خدا وعده آن را به اهل ایمان داده است و آن را ضمانت کرده است.

تو راه سعادت را برای ما روشن می‌کنی، نور تو هدایتگر همه است، تو صاحب پرچمی هستی که خدا آن را برافراشته می‌سازد.

خدا علم خویش را به قلب تو نازل کرد و این‌گونه بود که تو خزانه‌دار علم خدا شدی.

تو جلوه مهربانی خدا هستی، اگر من به دنبال مهربانی خدا هستم، باید به سوی تو بیایم.

مولای من!

سلام بر تو زمانی که به امر خدا قیام می‌کنی، سلام بر تو زمانی که از دیده‌ها پنهان و در پس پرده غیبت هستی. سلام بر تو هنگامی که قرآن می‌خوانی و برای دیگران سخن می‌گویی، سلام بر تو زمانی که نماز می‌خوانی و با خدای خویش سخن می‌گویی و به رکوع می‌روی و در مقابل خدا به سجده می‌افتی. سلام بر تو هنگامی که شعار توحید بر زبان جاری می‌کنی و خدا را به بزرگی یاد می‌کنی.

سلام بر تو زمانی که حمد و ثنای خدا به جا می‌آوری و برای شیعیان طلب بخشش می‌کنی.

من هر صبح و شام بر تو سلام می‌کنم.

سلام بر تو هنگامی که صبح فرا می‌رسد! سلام بر تو هنگامی که شب آغاز می‌گردد!

سلام بر تو ای امام مهربان من! ای که همچون پدر برای شیعیان خود دلسوزی می‌کنی، تو امام و پیشوای من هستی، تو آرزوی همهٔ خوبان هستی. من بارها و بارها به تو سلام می‌کنم. آن قدر به تو سلام می‌کنم تا به من نگاه کنی و لطف تو شامل حالم شود.

مولای من! آقای من!

من تو را گواه می‌گیرم که به خدای یگانه ایمان دارم، از همه بت‌ها بیزارم. من شهادت می‌دهم که محمد، بنده خدا و فرستاده اوست. من شهادت می‌دهم که خدا، محمد و علی و فاطمه و فرزندان معصوم آنان را بیش از همه دوست دارد و به آنان مقامی بس بزرگ داده است.

من به امامت دوازده امام اعتقاد دارم، نه کمتر نه بیشتر. امامان من فقط دوازده نفر هستند که نام آنان چنین است: امام علی، امام حسن، امام حسین، امام سجاد، امام باقر، امام صادق، امام کاظم، امام رضا، امام جواد، امام هادی، امام حسن عسکری، امام مهدی.

مولای من!

من تو را امام زمان خود می‌دانم، و باور دارم که تو حجت خدا هستی. ای سروران من! شما اولین آفریدهٔ خدا هستید، شما همه کارهٔ جهان هستید، در جهان، حرف اول و آخر را شما می‌زنید، خدا شما را محور قرار داده است، از

اول هستی شما بوده‌اید و تا آخر هم شما خواهید بود.

من به «رجعت» شما باور دارم، اعتقاد دارم که شما قبل از قیامت، به دنیا باز می‌گردید و در این دنیا حکومت می‌کنید.

من می‌دانم که در روزگار رجعت شرایط عوض خواهد شد، اگر کسی قبل از رجعت کافر باشد، ایمان او در روزگار رجعت قبول نخواهد شد، زیرا در آن هنگام پرده‌ها کنار می‌رود و آیات خدا آشکار می‌شود، انسان‌ها تا قبل از فرا رسیدن روزگار رجعت، فرصت دارند که حق و حقیقت را انتخاب نمایند.

من باور دارم که مرگ حق است، سؤال و جواب در قبر حق است، من به روز قیامت ایمان دارم، روزی که همه زنده می‌شوند و سر از قبر بردارند. آن روز، روز حسابرسی است. در روز قیامت، از «حَقَّ النَّاسِ» سؤال می‌کنند، حَقَّ النَّاسِ، همان حقوق دیگران است، حقوقی مردمی که با آنان زندگی می‌کنم.

من به «پل صراط» ایمان دارم، پلی که در روز قیامت بر روی جهنم کشیده می‌شود تا همه از روی آن عبور کنند. در روز قیامت، از «حَقَّ النَّاسِ» سؤال می‌کنند، این سؤال در «مِرْصَاد» خواهد بود. بهشت و جهنم، حقیقت دارد، من امید دارم که عاقبت من ختم به خیر شود، اهل بهشت باشم، من از جهنم هراس دارم، من از عذاب جهنم به خدا پناه می‌برم.

آقای من! محور سعادت و رستگاری، همان ولایت توست.

هر کس که به بهشت وارد می‌شود، به خاطر محبت شماست، رضای شما، رضای خداست، اگر کسی بتواند شما را راضی و خشنود سازد، خدا را راضی ساخته است. هر کس با شما مخالفت کند، آتش در انتظار اوست.

مولای من!

من اعتقادات خود را در حضور تو بیان کردم و اکنون تو را گواه می‌گیرم، از تو می‌خواهم بر آنچه برای تو گفتم شهادت بدهی.

من تو را دوست دارم! به ولایت و امامت تو اعتقاد دارم، به قلب من نگاه کنی، ببین که قلب من شیدای توست، عشق تو، تنها سرمایه من است.

من دوستان تو را دوست دارم، با دشمنان تو، دشمن هستم.

شما محور حق و حقیقت هستید. حق چیزی است که شما آن را بیسندید، باطل چیزی است که شما از آن بیزار باشید. به هر چه شما فرمان دهید، آن چیز خوب و زیباست، از هر چه که نهی کنید، آن چیز زشت و پلید است.

من به خدای یگانه ایمان دارم، خدایی که شریک ندارد، من محمد را پیامبر خدا می‌دانم، به همه شما ایمان دارم.

من به همه شما (از اولین نفر تا آخرین نفر شما) اعتقاد دارم، من تسلیم شما هستم و پیروی کامل از شما می‌کنم، هر چه شما بگویید قبول می‌کنم.

من آمادگی خود را برای یاری تو اعلام می‌کنم، من آماده‌ام و منتظرم تا روزگار ظهور تو فرا برسد، روزی که خدا دین خودش را به دست تو زنده خواهد نمود. در قلب من، فقط محبت تو جای دارد و بس! من هیچ کس را به اندازه تو دوست ندارم.

بار خدایا! من با امام زمان خود سخن گفتم و از عشق و محبت خود به او پرده برداشتم، من آمادگی خود را برای یاری او اعلام نمودم، اکنون از تو می‌خواهم تا مرا یاری کنی تا در این راه ثابت قدم بمانم.

ترجمه دعای بعد از زیارت

* بعد از خواندن زیارت «آل یاسین»، این دعا را خوانده می‌شود:*

بار خدایا! از تو می‌خواهم بر محمد، فرستاده خودت درود بفرستی، محمد، پیامبر مهربانی‌ها و روشن‌کننده راه توست.

از تو می‌خواهم که قلب مرا با نور ایمان روشن کنی، توفیق دهی تا جز به خوبی‌ها اندیشه نکنم.

تو کاری کن که هر وقت می‌خواهم کاری انجام بدهم، ابتدا در مورد آن آگاهی کسب کنم، قدرتم بده تا بتوانم اعمال خوب انجام بدهم، توفیق بده تا همواره راست بگویم و از دروغ دوری کنم.

بار خدایا! تو بصیرت و آگاهی در دین را به من کرم نما تا مبادا در راه دین تو، فریب فتنه‌ها را بخورم.

کاری کن تا چشم من در هر چیز، آثار عظمت و بزرگی تو را ببیند و گوش من، حکمت و سخنان پندآموز بشنود.

به قلب من نظر کن و آن را جایگاه محبت محمد و آل محمد قرار بده، تو ظرف مرا از مهر و ولای آنان چنان پر کن که دیگر جایی برای محبت غیر آنان نماند، به آنجا برسم که فرزند و همسر و دوست خود را به خاطر آنان دوست

*. متن عربی این دعا، چند صفحه بعد ذکر شده است.

داشته باشم، آن فرزندی برای من عزیز باشد که ولای آنان را داشته باشد، آن دوستی برای من گرامی باشد که عشق آنان را به دل داشته باشد...

خدایا! تو مرا به این خواسته‌هایم برسان تا در لحظهٔ جان دادن، در آغوش مهربانی تو باشم و به عهد و پیمان خود وفا کرده باشم.

بار خدایا! بر مهدی علیه السلام درود و صلوات بفرست، او که حجت و خلیفهٔ تو در روی زمین است، همان که همه مردم را به سوی تو می‌خواند.

مهدی همان کسی است که عدالت را در زمین برقرار می‌کند، او به امر تو قیام می‌کند و مردم را به سوی تو فرا می‌خواند، او آقای اهل ایمان است. او کفر و بت پرستی را نابود خواهد نمود.

او تاریکی‌ها را از بین می‌برد و حق و حقیقت را روشن می‌کند. همه سخنان او حکمت و صدق است. او جلوهٔ کاملی از نور تو در روی زمین است، او فقط به فرمان تو عمل کند و از عظمت و بزرگی تو در خوف است.

او همچون دوستی دلسوز برای همه است، او کشتی نجات است، او پرچم هدایت است، او روشنی چشم همه است، اوست که دنیای تیره و تار را روشن می‌کند. وقتی که دنیا پر از ظلم شود، او قیام خواهد نمود و همه جا را پر از عدل و داد خواهد کرد.

خدایا! بر مهدی علیه السلام صلوات و درود بفرست، همان که فرزندِ امامان پاک است. تو بر همه بندگان دستور دادی تا از خاندان پیامبر پیروی نمایند و حق آنان را مراعات کنند و آنان را از هر پلیدی و زشتی پاک نمودی.

تو مهدی علیه السلام را یاری کن و با یاری او، دین خودت را نصرت ببخش. دوستان مهدی علیه السلام، دوستان تو هستند، آنان در روزگار غیبت گرفتار شده‌اند، تو اگر مهدی علیه السلام را یاری کنی، در واقع همه دوستان خودت را یاری کرده‌ای، پس نصرت خودت را برای مهدی علیه السلام بفرست و او را یاری کن!

ما را هم در گروه یاران مهدی علیه السلام قرار بده!

وجود مهدی علیه السلام را از شر هر ستمگری حفظ نما و هر بلایی را از او دور کن! تو

خودت حافظ جان او باش!

هر چه زودتر عدالت را به دست او در دنیا برقرار کن!

یاران مهدی علیه السلام را یاری کن، دشمنان او را نابود نما و به دست او همه ستمگران را به خاک ذلت بنشان، همه کافران و گمراهان را به دست او به سزای اعمالشان برسان!

خدایا! مرا از یاران مهدی قرار بده، آنان که شیعه او هستند و از او پیروی می‌کنند و گوش به فرمان او هستند.

خدایا! آل محمد علیهم السلام آرزوی بس بزرگ به دل دارند، آن‌ها چشم انتظار ظهور مهدی علیه السلام هستند، خدایا! ظهور مولایم را نزدیک گردان، همان روزی که آل محمد به آرزوی خود می‌رسند.

خدایا! دشمنان آل محمد علیهم السلام از ظهور مهدی علیه السلام در هراس بوده و هستند، آنان ستم‌های زیادی به این خاندان نموده‌اند، آن‌ها می‌دانند که روز ظهور، روز انتقام است، روزی که تو انتقام مظلومان را خواهی گرفت. خدایا! عمر مرا طولانی کن تا با چشم خود ببینم که دشمنان آل محمد به چه سرنوشتی دچار خواهند شد. من آن روزی را فراموش نمی‌کنم که عُمَر، خلیفه دوم به سوی خانه فاطمه آمد و فریاد زد: «بروید هیزم بیاورید».^{۵۱}

عده‌ای با هیزم به سوی او آمدند، آن روز او شعله آتشی در دست داشت و دستور داد: «این خانه را با اهل آن به آتش بکشید».^{۵۲}

هنوز چند روزی از رحلت پیامبر نگذشته بود. آیا آنان فراموش کردند که پیامبر بارها فرموده بود: «فاطمه پاره تن من است».^{۵۳}

سپس او هیزم‌ها را آتش زد، در خانه نیم سوخته شد. عُمَر جلو آمد و لگد محکمی به در زد.^{۵۴}

و فاطمه علیه السلام پشت در ایستاده بود... فاطمه علیه السلام بین در و دیوار قرار گرفت، صدای ناله‌اش بلند شد...

من در انتظار روزی هستم که مهدی علیه السلام ظهور کند و به شهر مدینه بیاید، در

آن روز او از دشمنان مادر مظلومش انتقام خواهد گرفت. اگر دیروز نامردهایی، در خانه فاطمه را آتش زدند، آن روز به امر و اذن تو، آنان زنده می‌شوند تا محاکمه شوند و در آتشی بس بزرگ سوزانده شوند...^{۵۵}

تو خدای یگانه هستی، از تو می‌خواهم که دعایم را مستجاب کنی، من آرزوی بزرگی را از تو خواستم و می‌دانم که تو بر آن قادر و توانا هستی. تو را صدا می‌زنم و می‌گویم:

اللهم عجل لوليك الفرج

آمین یا رب العالمین.

* * *

ارتباط با نویسنده و ارسال نظر: پیامک به شماره ۴۵۶۹ ۳۰۰۰

همراه نویسنده ۰۹۱۳۲۶۱۹۴۳۳ سایت نویسنده: www.Nabnak.ir

متن زیارت «آل یاسین»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّانِي آيَاتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ
وَدِيَانَ دِينِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَنَاصِرَ حَقِّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَدَلِيلَ إِرَادَتِهِ،
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَالِيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَتَرْجُمَانَهُ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي آنَاءِ لَيْلِكَ وَأَطْرَافِ نَهَارِكَ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيثَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَوَكَّدَهُ، السَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا وَعْدَ اللَّهِ الَّذِي ضَمِنَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ، وَالْعِلْمُ الْمَصْبُوبُ، وَالْعَوْتُ
وَالرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ، وَعَدَا غَيْرِ مَكْدُوبٍ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَتُكْبِتُ، السَّلَامُ
عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّي وَتَقْنُتُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَرْكَعُ وَتَسْجُدُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُهَلِّلُ وَتُكَبِّرُ،
السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَحْمَدُ وَتَسْتَغْفِرُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصْبِحُ وَتُمْسِي.

السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى.

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْمَأْمُونُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُقَدَّمُ الْمَأْمُولُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ

بِجَوَامِعِ السَّلَامِ.

أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ،
لَا حَبِيبَ إِلَّا هُوَ وَأَهْلُهُ، وَأَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حُجَّتُهُ، وَالْحَسَنَ حُجَّتُهُ،
وَالْحُسَيْنَ حُجَّتُهُ، وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ حُجَّتُهُ، وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ، وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ،
وَمُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ حُجَّتُهُ، وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى حُجَّتُهُ، وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ، وَعَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ
حُجَّتُهُ، وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ.

وَأَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ، أَنْتُمْ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ، وَأَنْ رَجَعْتُمْ حَقًّا لَا رَيْبَ فِيهَا، يَوْمَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا
إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا.

وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقًّا، وَأَنَّ نَاكِرًا وَنَكِيرًا حَقًّا، وَأَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ حَقًّا، وَالْبَعْثَ حَقًّا، وَأَنَّ الصِّرَاطَ
حَقًّا، وَالْمِرْصَادَ حَقًّا، وَالْمِيزَانَ حَقًّا، وَالْحَشْرَ حَقًّا، وَالْجِسَابَ حَقًّا، وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقًّا،
وَالْوَعْدَ وَالْوَعْدَ بِهِمَا حَقًّا، يَا مَوْلَايَ شَقِيًّا مَنْ خَالَفَكَ، وَسَعِيدًا مَنْ أَطَاعَكَ.

فَأَشْهَدُ عَلَى مَا أَشْهَدْتُكَ عَلَيْهِ، وَأَنَا وَلِيُّ لَكَ بَرِيًّا مِنْ عَدُوِّكَ، فَالْحَقُّ مَا رَضِيْتُمُوهُ، وَالْبَاطِلُ
مَا أَسْخَطْتُمُوهُ، وَالْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ، وَالْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ.

فَنَفْسِي مُؤَمِّنَةٌ بِاللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَبِرَسُولِهِ، وَبِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَبِكُمْ يَا مَوْلَايَ أَوْلَكُمْ
وَأَخْرِكُمْ، وَنُصْرَتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ، وَمَوَدَّتِي خَالِصَةٌ لَكُمْ، آمِينَ آمِينَ.

* سپس این دعا را می خوانی:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ وَكَلِمَةِ نُورِكَ، وَأَنْ تَمَلَأَ قَلْبِي نُورَ
الْيَقِينِ، وَصَدْرِي نُورَ الْإِيمَانِ، وَفِكْرِي نُورَ النَّيِّاتِ، وَعَزْمِي نُورَ الْعِلْمِ، وَقُوَّتِي نُورَ الْعَمَلِ،
وَلِسَانِي نُورَ الصِّدْقِ، وَدِينِي نُورَ الْبَصَائِرِ مِنْ عِنْدِكَ، وَبَصْرِي نُورَ الضِّيَاءِ، وَسَمْعِي نُورَ
الْحِكْمَةِ، وَمَوَدَّتِي نُورَ الْمُوَالَاةِ لِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، حَتَّى أَلْقَاكَ وَقَدْ وَفَيْتُ بِعَهْدِكَ
وَمِيثَاقِكَ، فَتُعَشِّبَنِي رَحْمَتَكَ يَا وَلِيَّيَ يَا حَمِيدُ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ حُجَّتِكَ فِي أَرْضِكَ، وَخَلِيفَتِكَ فِي بِلَادِكَ، وَالدَّاعِي إِلَى سَبِيلِكَ،

وَالْقَائِمِ بِقِسْطِكَ، وَالتَّائِبِ بِأَمْرِكَ، وَلِيِّ الْمُؤْمِنِينَ، وَبَوَارِ الْكَافِرِينَ، وَمُجَلِّي الظُّلْمَةِ، وَمُنِيرِ
الْحَقِّ، وَالتَّائِبِ بِالْحِكْمَةِ وَالصِّدْقِ، وَكَلِمَتِكَ التَّامَّةِ فِي أَرْضِكَ، الْمُرْتَقِبِ الْخَائِفِ، وَالْوَلِيِّ
النَّاصِحِ، سَفِينَةِ النَّجَاةِ، وَعَلَمِ الْهُدَى، وَنُورِ أَبْصَارِ الْوَرَى، وَخَيْرِ مَنْ تَقَمَّصَ وَارْتَدَى، وَمُجَلِّي
الْعَمَى، الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجُورًا، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَابْنِ أَوْلِيَاءِكَ، الَّذِينَ فَرَضَتْ طَاعَتَهُمْ، وَأَوْجَبَتْ حَقَّهُمْ، وَأَذْهَبَتْ
عَنْهُمْ الرَّجْسَ، وَطَهَّرَتْهُمْ تَطْهِيرًا.

اللَّهُمَّ انصُرْهُ وَاَنْتَصِرْ بِهِ لِدِينِكَ، وَاَنْصُرْ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ وَأَوْلِيَاءَهُ، وَشِيعَتَهُ وَأَنْصَارَهُ،
وَاجْعَلْنَا مِنْهُمْ.

اللَّهُمَّ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ كُلِّ بَاغٍ وَطَاغٍ، وَمِنْ شَرِّ جَمِيعِ خَلْقِكَ، وَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ
خَلْفِهِ، وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ، وَاحْرُسْهُ وَامْنَعْهُ مِنْ أَنْ يُوَصَلَ إِلَيْهِ بِسُوءٍ، وَاحْفَظْ فِيهِ
رَسُولَكَ وَآلَ رَسُولِكَ.

وَأَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ، وَأَيِّدْهُ بِالنُّصْرِ، وَاَنْصُرْ نَاصِرِيهِ، وَاخْذُلْ خَائِلِيهِ، وَاقْصِمِ قَاصِمِيهِ،
وَاقْصِمِ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ، وَاقْتُلْ بِهِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ، وَجَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ حَيْثُ كَانُوا، مِنْ
مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا، بَرِّهَا وَبَحْرِهَا.

وَأَمَلْهُ بِالْأَرْضِ عَدْلًا، وَأَظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

وَاجْعَلْنِي اللَّهُمَّ مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ، وَأَتْبَاعِهِ وَشِيعَتِهِ، وَأُرْنِي فِي آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ
مَا يَأْمُلُونَ، وَفِي عَدُوِّهِمْ مَا يَحْذَرُونَ، إِلَهَ الْحَقِّ آمِينَ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، يَا أَرْحَمَ
الرَّاحِمِينَ.

پی نوشتها

۱. عن محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري قال: خرج التوقيع من الناحية المقدسة حرسها الله، بعد المسائل: "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، لَا لِأَمْرِهِ تَعْقُلُونَ، وَلَا مِنْ أَوْلِيَائِهِ تَقْتُلُونَ، حِكْمَةٌ بِالْعَمَّةِ فَمَا تُغْنِي النَّذْرُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ". إذا أردتم التوجه بنا إلى الله وإلينا فقولوا كما قال الله: سلامٌ على آلِ يس. أَسَلَامٌ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّائِي آيَاتِهِ... الاحتجاج ج ۲ ص ۳۱۶، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۷۱، وج ۹۱ ص ۲، وج ۹۹ ص ۸۱.
۲. «عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام، قال: كان الله ولا شيء غيره، فأول ما ابتدأ من خلق خلقه أن خلق محمداً، وخلقنا أهل البيت معه من نور عظمته، فأوقفنا أظلة خضراء بين يديه، حيث لا سماء ولا أرض ولا مكان، ولا ليل ولا نهار»: بحار الأنوار ج ۳ ص ۳۰۷؛ «أول ما خلق الله نور نبيك يا جابر»: كشف الخفاء ج ۱ ص ۲۶۵، تفسير الأوسي ج ۱ ص ۵۱، ينابيع المودة ج ۱ ص ۵۶، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۲۴؛ «عن مرازم عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قال الله تبارك وتعالى: يا محمد، إني خلقتك وعلياً نوراً، يعني روحاً بلا بدن، قبل أن أخلق سماواتي وأرضي وعرشي وبحري، فلم تول تهملني وتمجدني، ثم جمعت روحكما فجعلتهما واحدة، فكانت تمجدني وتقديسني، وتهملني، ثم قسمتها ثنتين، وقسمت الثنتين ثنتين، فصارت أربعة، محمد واحد، وعلياً واحد، والحسن والحسين ثنتان، ثم خلق الله فاطمة من نور ابتدأها روحاً بلا بدن، ثم مسحنا بيمينه فأفضى نوره فينا»: الكافي ج ۱ ص ۴۴۰، بحار الأنوار ج ۵۴ ص ۶۵؛ «عن محمد بن سنان قال: كنت عند أبي جعفر الثاني عليه السلام، فأجريت اختلاف الشيعة، فقال: يا محمد، إن الله تبارك وتعالى لم يزل متفرداً بوحدانيته، ثم خلق محمداً وعلياً وفاطمة، فمكثوا ألف دهر، ثم خلق جميع الأشياء...»: الكافي ج ۱ ص ۴۴۱، المحاضر للحلي ص ۲۸۵، حلية الأبرار ج ۱ ص ۱۸، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۱۹؛ «عن المفضل قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: كيف كنتم حيث كنتم في الأظلة؟ فقال يا مفضل، كنا عند ربنا ليس عنده أحد غيرنا، في ظلة خضراء، نسبحه ونقدسُه ونهلله ونمجده وما من ملكٍ مقربٍ ولا ذي روحٍ غيرنا حتى بداله في خلق الأشياء، فخلق ما شاء كيف شاء من الملائكة وغيرهم، ثم أنهى علم ذلك إلينا»: الكافي ج ۱ ص ۴۴۱، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۲۴، وج ۵۴ ص ۱۹۶؛ «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن الله كان إذ لا كان، فخلق الكان والمكان، وخلق نور الأنوار الذي نورت منه الأنوار، وأجرى فيه من نوره الذي نورت منه الأنوار، وهو النور الذي خلق منه محمداً وعلياً. فلم يزالا نورين أوليين إذ لا شيء كون قبلهما، فلم يزالا يجريان طاهرين مطهرين في الأصلاب

الطاهرة، حتى افترقا في أطهر طاهرين في عبد الله وأبي طالب عليهما السلام: الكافي ج ١ ص ٤٤٢، بحار الأنوار ج ١٥ ص ٢٤، أعيان الشيعة ج ٣ ص ٤٩، مكالم المكارم ج ١ ص ٣٦٨: «قال رسول الله ﷺ: أول ما خلق الله نوري، ابتدعه من نوره واشتقّه من جلال عظمته، فأقبل يطوف بالقدره حتى وصل إلى جلال العظمة في ثمانين ألف سنة، ثم سجد لله تعظيماً، ففتق منه نور عليّ ﷺ، فكان نوري محيطاً بالعظمة ونور عليّ محيطاً بالقدره، ثم خلق العرش واللوح، والشمس وضوء النهار ونور الأبصار، والعقل والمعرفة، وأبصار العباد وأسماعهم وقلوبهم من نوري: بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٢٢.

٣. رسول الله ﷺ: «... يفرح به أهل السماء والأرض، والطير في الهواء، والحيتان في البحر»: الملاحم والفتن ص ٢٨١: عن رسول الله: «لا تذهب الدنيا حتى يملك رجل من أهل بيتي... اسمه اسمي يملأ الأرض عدلاً وقسطاً...»: فتح الباري ج ١٣ ص ١٨٥، المعجم الصغير ج ٢ ص ١٤٨، صحيح ابن حبان ج ١٥ ص ٢٣٨، المعجم الأوسط ج ٤ ص ٢٥٦، تفسير الرازي ج ٢ ص ٢٨، الجرح والتعديل ج ٢ ص ٤٩٤، تاريخ بغداد ج ١ ص ٣٨٧، سير أعلام النبلاء ج ٥ ص ١١٦.

٤. الإمام الصادق ﷺ: «لا يجد الرجل منكم يومئذ موضعاً لصدقته ولا لبره؛ لشمول الغنى جميع المؤمنين»: الإرشاد ج ٢ ص ٣٨٤، بحار الأنوار ج ٢ ص ٣٨٤: عن الإمام الصادق ﷺ: «يطلب الرجل منكم من يصله... فلا يجد أحداً يقبل منه»: الإرشاد ج ٢ ص ٣٨١، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٣٧.

٥. الإمام الصادق ﷺ: «... يحسن حال عامة الناس... لا يعصى الله في أمره...»: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ١٢٨.

٦. الإمام الباقر ﷺ: «إذا قام قائمنا وضع الله يده على رؤوس العباد، فجمع بها عقولهم...»: الكافي ج ١ ص ٢٥، كمال الدين ص ٦٧٤، الخرائج والجرائح ج ١ ص ٢٤: الإمام الرضا ﷺ: «إذا قام القائم يأمر الله الملائكة بالسلام على المؤمنين والجلوس معهم في مجالسهم...»: دلائل الإمامة ص ٤٥٥.

٧. رسول الله ﷺ: «... ولا يمرض، ويقول الرجل لغنمه ولدوائه: اذهبوا وارعدوا...»: الملاحم والفتن ص ٢٠٣، الإمام الصادق ﷺ: «ليرفع عن الملل والأديان الاختلاف، ويكون الدين كله واحداً...»: مختصر بصائر الدرجات ص ١٨٠، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ٤.

٨. «عن أبي حمزة، قال: قال لنا علي بن الحسين ﷺ: أي البقاع أفضل؟ فقلت: الله ورسوله وابن رسوله أعلم، فقال: إن أفضل البقاع ما بين الركن والمقام، ولو أن رجلاً عمّر ما عمّر نوح في قومه ألف سنة إلا خمسين عاماً، يصوم النهار ويقوم الليل في ذلك المكان، ولقي الله بغير ولايتنا، لم ينفعه شيئاً»: المحاسن ج ١ ص ٩١، الكافي ج ٨ ص ٢٥٣، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٢٤٥، وسائل الشيعة ج ١ ص ١٢٢، مستدرک الوسائل ج ١ ص ١٤٩، شرح الأخبار ج ٣ ص ٤٧٩، الأمالي للطوسي ص ١٣٢، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ١٧٣، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٤٢٦: «عن زيد بن علي، عن أبيه، عن جدّه، عن النبي ﷺ، قال: يا علي، لو أن عبداً عبد الله مثل ما دام نوح في قومه، وكان له مثل جبل أحد

- ذهباً فأنقعه في سبيل الله، ومدَّ عمره حتَّى حجَّ ألف عام على قدميه، ثمَّ قُتل بين الصفا والمروة مظلوماً، ثمَّ لم يوالك يا عليّ، لم يشمّ رائحة الجَنَّة ولم يدخلها»: المناقب للخوارزمي ص ٦٧، مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ٢، كشف الغمّة ج ١ ص ١٠٠، نهج الإيمان لابن جبر ص ٤٥٠، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ١٩٤، وج ٣٩ ص ٢٥٦، ٢٨٠، الغدير ج ٢ ص ٣٠٢، وج ٩ ص ٢٦٨، بشارة المصطفى ص ١٥٣.
٩. قال رسول الله: «يخرج المهدي وعلى رأسه ملك ينادي: أَلَا أُنْ هذا المهدي فاتبعوه»: مسند الشاميين ج ٢ ص ٧٢، الكامل لابن عدي ج ٥ ص ٢٩٦، ميزان الاعتدال ج ١ ص ٦٣، لسان الميزان ج ١ ص ١٠٥، أعيان الشيعة ج ٢ ص ٥٣، كشف الغمّة ج ٣ ص ٢٧٠، ينابيع المودة ج ٣ ص ٢٩٩، بحار الأنوار ج ٣٦ ص ٣٦٩.
١٠. «السلام على أئمة الهدى ومصابيح الدجى، وأعلام التقى وذوي النهى، وأولي الحجى وكهف الورى، وورثة الأنبياء، والمثل الأعلى والدعوة الحسنى، وحجج الله على أهل الدنيا والآخرة والأولى، ورحمة الله وبركاته»: عيون أخبار الرضا ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.
١١. «سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ، السَّلَامُ عَلَىكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّانِيَّ آيَاتِهِ، السَّلَامُ عَلَىكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَدَيَانَ دِينِهِ، السَّلَامُ عَلَىكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَنَاصِرَ حَقِّهِ، السَّلَامُ عَلَىكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَدَلِيلَ إِرَادَتِهِ، السَّلَامُ عَلَىكَ يَا تَائِيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَتَرْجُمَانَهُ»: الاحتجاج ج ٢ ص ٣١٦، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٧١، وج ٩١ ص ٢، وج ٩٩ ص ٨١.
١٢. «يا أحمدبن إسحاق، إنَّ الله تبارك وتعالى لم يُخلِ الأرض منذ خلق آدم ﷺ، ولا يخلِّيها إلى أن تقوم الساعة من حِجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، به يدفع البلاء عن أهل الأرض، وبه ينزل الغيث، وبه يخرج بركات الأرض...»: كمال الدين وتام النعمة ص ٣٨٤، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٢٤، أعلام الورى ج ٢ ص ٢٤٩، كشف الغمّة ج ٣ ص ٣٣٤.
١٣. «يا بن رسول الله، فمن الإمام والخليفة بعدك؟ فنهض ﷺ مسرعاً فدخل البيت، ثمَّ خرج وعلى عاتقه غلام كأنَّ وجهه القمر ليلة البدر، من أبناء الثلاث سنين، فقال: يا أحمدبن إسحاق، لولا كرامتك على الله عزَّ وجلَّ وعلى حججه، ما عرضت عليك ابني هذا، إنَّه سمى رسول الله ﷺ وكنيته»: نفس المصادر السابقة.
١٤. «فناطق الغلام ﷺ بلسانٍ عربيّ فصيح، فقال: أنا بقية الله في أرضه، والمنتقم من أعدائه. فلا تطلب أثراً بعد عين يا أحمدبن إسحاق»: نفس المصادر السابقة.
١٥. «إذا قام القائم نزلت ملائكة بدر...»: الغيبة للنعماني ص ٢٥٢.
١٦. «فيقول له جبرئيل: يا سيدي، قولك مقبول وأمرك جائز...»: مختصر بصائر الدرجات ص ١٨٢.
١٧. «فإذا خرج أسند ظهره إلى الكعبة واجتمع إليه ثلاثمئة وثلاثة عشر... فأول ما ينطق به هذه الآية: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»»: كمال الدين ص ٣٣١، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ١٩٢.

١٨. «عن زرارة، عن حمران، عن أبي جعفر^{عليه السلام}، قال: إن الله تبارك وتعالى حيث خلق الخلق خلق ماءً عذباً وماءً مالحاً أججاجاً، فامتزج الماءان، فأخذ طيناً من أديم الأرض فعركه عركاً شديداً، فقال لأصحاب اليمين وهم كالذر يدبّون: إلى الجنة بسلام، وقال لأصحاب الشمال: إلى النار ولا أبالي، ثم قال: ألسنتُ برئكم؟ قالوا: بلى شهدنا أن تقولوا يوم القيامة إنا كنا عن هذا غافلين، ثم أخذ الميثاق على النبيين، فقال: ألسنتُ برئكم وأن هذا محمدٌ رسولِي، وأن هذا عليٌّ أمير المؤمنين؟ قالوا: بلى، فثبنت لهم النبوة وأخذ الميثاق على أولي العزم أنتي ربك ومحمدٌ رسولِي، وعليٌّ أمير المؤمنين، وأوصياؤه من بعده ولاة أمرِي وخزّان علمي عليهم السلام، وأن المهدي أنتصر به لديني، وأظهر به دولتي، وانتقم به من أعدائي، وأُعيد به طوعاً وكرهاً، قالوا: أقرنا يا ربّ وشهدنا...» الكافي ج ٢ ص ٨، بصائر الدرجات ص ٩٥، مختصر بصائر الدرجات ص ١٥٥، المحضّر ص ٢١١، بحار الأنوار ج ٢٦ ص ١٥٨، التفسير الصافي ج ٣ ص ٣٢٤، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٩٤، ميكال المكارم ج ١ ص ٤٣٣.
١٩. «عن الأصمغين نباتة عن علي^{عليه السلام}، قال: أتاه ابن الكوّاء فقال: يا أمير المؤمنين، أخيرني عن الله تبارك وتعالى هل كُلم أحد أومن ولد آدم قبل موسى؟ فقال عليّ: قد كُلم الله جميع خلقه برهم وفاجرهم، وردّوا عليه الجواب، فنقل ذلك على ابن الكوّاء ولم يعرفه، فقال له: كيف كان ذلك يا أمير المؤمنين؟ فقال له: أو ما تقرأ كتاب الله إذ يقول لنبيّه: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ، فَقَدْ أَسْمَعُكُمْ كَلَامَهُ وَرَدُّوا عَلَيْهِ الْجَوَابَ، كَمَا تَسْمَعُ فِي قَوْلِ اللَّهِ يَا بَنِي الْكُوفَةِ ﴿قَالُوا بَلَىٰ﴾، فقال لهم: إني أنا الله لا إله إلا أنا وأنا الرحمن، فأقرّوا له بالطاعة والربوبية، وميّز الرسل والأنبياء والأوصياء، وأمر الخلق بطاعتهم، فأقرّوا بذلك في الميثاق، فقالت الملائكة عند إقرارهم بذلك: شهدنا عليكم يا بني آدم أن تقولوا يوم القيامة إنا كنا عن هذا غافلين»: تفسير العياشي ج ٢ ص ٤١، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٩٩.
٢٠. الإمام الصادق^{عليه السلام}: «إذا قام القائم نزلت ملائكة بدر...»: الغيبة للنعماني ص ٢٥٢.
٢١. الإمام الصادق^{عليه السلام}: «فيقول له جبرئيل: يا سيدي، قولك مقبول وأمرك جائز...»: مختصر بصائر الدرجات ص ١٨٢.
٢٢. الإمام الصادق^{عليه السلام}: «... فيمسح يده على وجهه ويقول: الحمد لله الذي صدّقنا وعده وأورثنا الأرض...»: بحار الأنوار ج ٥٣ ص ٦.
٢٣. الإمام الصادق^{عليه السلام}: «... لأنّها بحذاء بيت المعمور، وهو مربع»: علل الشرائع ج ٢ ص ٣٩٨، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ١٩١، بحار الأنوار ج ٥٥ ص ٥٥؛ الإمام السجّاد^{عليه السلام}: «... وجعل لهم البيت المعمور الذي في السماء الرابعة»: علل الشرائع ج ٢ ص ٤٠٧.
٢٤. الإمام الصادق^{عليه السلام}: «... نصب لمحمد وعليّ والحسن والحسين^{عليهم السلام} منابر من نور عند البيت المعمور...»: الغيبة للنعماني ص ٢٨٤، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٢٩٧.

٢٥. الإمام الصادق عليه السلام: «... فيصعدون عليها، ويجمع لهم الملائكة والنبیین والمؤمنين، ويفتح أبواب السماء...»: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٢٩٧.

٢٦. الإمام الصادق عليه السلام: «... يا رب، ميعادك الذي وعدت في كتابك...»: الغيبة للنعمانى ص ٢٨٤.

٢٧. الإمام الصادق عليه السلام: «... ثم يخزّ محمد وعليّ والحسن والحسين سجّداً، ثمّ يقولون: يا رب، اغضب، فإنّه هتك حريمك...»: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٢٩٧.

٢٨. الإمام الصادق عليه السلام: «وهي راية رسول الله، نزل بها جبرئيل يوم بدر»: الغيبة للنعمانى ص ٣٢٠، بحار الأنوار ج ١٩ ص ٣٢.

٢٩. الإمام الصادق عليه السلام: «لمّا التقى أمير المؤمنين عليه السلام وأهل البصرة، نشر الراية راية رسول الله ﷺ، فزلزلت أقدامهم... فلمّا كان يوم صفين سأله نشر الراية فأبى عليهم، فتحملوا عليه بالحسن والحسين وعمّار بن ياسر، فقال للحسن: يا بنى، إنّ للقوم مدّة يبلغونها، وإنّ هذه الراية لا ينشرها بعدي إلّا القائم»: الغيبة للنعمانى ص ٣٢٠، بحار الأنوار ج ٣٢ ص ٢١.

٣٠. «وأشهد أئمة الراشدون المهديون، المعصومون المكرّمون، المقرّبون المتّقون، الصادقون المصطفون، المطيعون لله، القوامون بأمره، العاملون بإرادته، الفائزون بكرامته، اصطفاكم بعلمه، وارتضاكم لغيبه، واختاركم لسره»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٣٥٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨؛ «عن سدير قال: كنت أنا وأبو بصير ويحيى البرّاز وداود بن كثير في مجلس أبي عبد الله عليه السلام، إذ خرج إلينا وهو مغضب، فلمّا أخذ مجلسه قال: يا عجباً لأقوام يزعمون أنّا نعلم الغيب! ما يعلم الغيب إلّا الله عزّ وجلّ، لقد هممتُ بضرب جاريّتي فلاتة، فهربت منّي فما علمت في أيّ بيوت الدار هي. قال سدير: فلمّا أن قام من مجلسه وصار في منزله، دخلت أنا وأبو بصير وميسر وقلنا له: جُعلنا فداك، سمعناك وأنت تقول كذا وكذا في أمر جاريّتك، ونحن نعلم أنّك تعلم علماً كثيراً ولا ننسبك إلى علم الغيب. قال: فقال: يا سدير، ألم تقرأ القرآن؟ قلت: بلى، قال: فهل وجدت فيما قرأت من كتاب الله عزّ وجلّ: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ؟» قال: قلت: جُعلت فداك قد قرأته، قال: فهل عرفت الرجل؟ وهل علمت ما كان عنده من علم الكتاب؟ قال: قلت: أخبرني به؟ قال: قدر قطرة من الماء في البحر الأخضر، فما يكون ذلك من علم الكتاب؟! قال: قلت: جُعلت فداك، ما أقلّ هذا! فقال: يا سدير، ما أكثر هذا، أن ينسبه الله عزّ وجلّ إلى العلم الذي أخبرك به يا سدير، فهل وجدت فيما قرأت من كتاب الله عزّ وجلّ أيضاً: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ؟» قال: قلت: قد قرأته جُعلت فداك، قال: أفمن عنده علم الكتاب كلّهُ أفهم أم من عنده علم الكتاب

- بعضه؟ قلت: لا، بل من عنده علم الكتاب كله. قال: فأوماً بيده إلى صدره وقال: علم الكتاب والله كله عندنا، علم الكتاب والله كله عندنا: الكافي ج ١ ص ٢٥٧، وراجع بصائر الدرجات ص ٢٣٣، بحار الأنوار ج ٢٦ ص ١٩٧، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٥٢٣، غاية المرام ج ٤ ص ٥٧.
٣١. «السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي آتَاءِ لَيْلِكَ وَأَطْرَافِ نَهَارِكَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَيْتَةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيثَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَوَكَّدَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَعْدَ اللَّهِ الَّذِي ضَمِنَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ، وَالْعِلْمُ الْمَنْصُوبُ، وَالْعَوْتُ وَالرَّحْمَةُ الْوَابِعَةُ، وَعَدَا غَيْرَ مَكْدُوبٍ»: الاحتجاج ج ٢ ص ٣١٦، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٧١، وج ٩١ ص ٢، وج ٩٩ ص ٨١.
٣٢. «تحمله غمامة، واضع يده على منكب ملكين»: تاريخ مدينة دمشق ج ١ ص ٢٢٩.
٣٣. «ثم يأتيه النصارى فيقولون: نحن أصحابك، فيقول: كذبتهم، بل أصحابي المهاجرون بقية أصحاب الملمحة، فيأتي مجمع المسلمين...»: كتاب الفتن للمروزي ص ٣٤٧.
٣٤. «وينزل عيسى بن مريم عليه السلام... فيقول له أميرهم: يا روح الله، تقدّم، صلّ»: مسند أحمد ج ٤ ص ٢١٧، تفسير ابن كثير ج ١ ص ٥٩٣، الدر المنثور ج ٢ ص ٢٤٣.
٣٥. «فيقول: بل صل أنت بأصحابك، فقد رضي الله عنك، فإتعا بعثت وزيراً ولم أبعث أميراً»: كتاب الفتن للمروزي ص ٣٤٧.
٣٦. «وسمعتُ هذه الجارية تذكر أنه لما وُلد السيد رأت له نوراً ساطعاً قد ظهر منه وبلغ أفق السماء، ورأت طيوراً بيضاً تهبط من السماء وتمسح أجنحتها على رأسه ووجهه وساير جسده ثم تطير، فأخبرنا أبا محمد عليه السلام بذلك، فضحك ثم قال: تلك ملائكة السماء نزلت لتتبرك به، وهي أنصاره إذا خرج»: كمال الدين ص ٤٣١، روضة الواعظين ص ٢٦٠، الصراط المستقيم للعالملي ج ٢ ص ٢٣٥، بحار الأنوار ج ٥١ ص ٥.
٣٧. «إذا أنا بالصبي عليه السلام ساجداً على وجهه جاثياً على ركبتيه رافعاً سبابتيه نحو السماء، وهو يقول: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأنّ جدّي رسول الله صلى الله عليه وآله، وأنّ أبي أمير المؤمنين. ثمّ عدّ إماماً إماماً إلى أن بلغ إلى نفسه...»: كمال الدين ص ٤٢٤، روضة الواعظين ص ٢٥٦، شرح أصول الكافي ج ٧ ص ٣٣٥، الأنوار البهية ص ٣٣٥، أعيان الشيعة ج ٢ ص ٤٦، معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام ج ٤ ص ٣٥٢.
٣٨. «عن موسى بن سيّار قال: كنت مع الرضا عليه السلام وقد أشرف على حيطان طوس، وسمعت واعية، فأتبتها فإذا نحن بجنائزة، فلما بصرت بها رأيت سيدي وقد ثنى رجله عن فرسه ثمّ أقبل نحو الجنائزة فرفعها، ثمّ أقبل يلوذ بها كما تلوذ السخلة بأمتها، ثمّ أقبل عليّ وقال: يا موسى بن سيّار، من شيع جنائزة وليّ من أولياننا، خرج من ذنوبه كيوم ولدته أمّه لا ذنب عليه. حتّى إذا وُضع الرجل على شفير قبره رأيت سيدي قد أقبل فأفرج الناس عن الجنائزة حتّى بداله الميت، فوضع يده على صدره ثمّ قال: يا فلان بن فلان، أبشر بالجنة فلا خوف عليك بعد هذه

الساعة. فقلت: جعلت فداك، هل تعرف الرجل؟ فوالله إنها بقعة لم تطأها قبل يومك هذا! فقال ﷺ لي: يا موسى بن سيار، أما علمت أننا معاشر الأئمة نُعرض علينا أعمال شيعتنا صباحاً ومساءً، فما كان من التقصير في أعمالهم سألنا الله تعالى الصفح لصاحبه، وما كان من العلو سألنا الله الشكر لصاحبه: «مناب آل أبي طالب ج ٣ ص ٤٥٢، مستدرک الوسائل ج ١٢ ص ١٦٤، بحار الأنوار ج ٤٩ ص ٩٨، جامع أحاديث الشيعة ج ١٣ ص ٣٠٧»؛ «عن عبد الرحمن بن كثير عن أبي عبد الله ﷺ، قوله: «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، قال: هم الأئمة تُعرض عليهم أعمال العباد كل يوم إلى يوم القيامة: «عن بريد العجلي قال: كنت عند أبي عبد الله، فسألته عن قوله تعالى: «اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، قال إيانا عنى: «عن معلى بن حُنين، عن أبي عبد الله ﷺ، في قول الله تبارك وتعالى: «اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، قال: هو رسول الله ﷺ والأئمة، تُعرض عليهم أعمال العباد كل خميس: «عن الميثمي قال: سألت أبا عبد الله ﷺ عن قول الله تعالى: «فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، قال: هم الأئمة: «بصائر الدرجات ص ٤٤٧، وراجع الكافي ج ١ ص ٢١٩، معاني الأخبار ص ٣٩٢، دعائم الإسلام ج ١ ص ٢١، جمال الأسبوع ص ١١٦، سعد السعود ص ٩٨، الفصول المهمة للحزب العاملي ج ١ ص ٣٩٠، تفسير العياشي ج ٢ ص ١٠٩، تفسير القمي ج ١ ص ٣٠٤، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ١٠٧، مستدرک الوسائل ج ١٢ ص ١٦٤، بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٣٤٦، جامع أحاديث الشيعة ج ١٣ ص ٣٠٧».

٣٩. «السلام عليك حين تقوم، السلام عليك حين تقعد، السلام عليك حين تقرأ وتبين، السلام عليك حين تصلي وتقت، السلام عليك حين ترتع وتسجد، السلام عليك حين تهلل وتكبر، السلام عليك حين تحمد وتستغفر، السلام عليك حين تصبح وتسمي، السلام عليك في الليل إذا يغشى والنهار إذا تجلى، السلام عليك أيها الإمام المؤمن، السلام عليك أيها المقدم المأمول، السلام عليك بخوامع السلام»: الاحتجاج ج ٢ ص ٣١٦، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٧١، وج ٩١ ص ٢، وج ٩٩ ص ٨١.

٤٠. «عن محمد بن أبي عمير قال: دخلت على سيدي موسى بن جعفر ﷺ، فقلت له: يا بن رسول الله، علمني التوحيد، فقال: يا أبا أحمد، لا تتجاوز في التوحيد ما ذكره الله - تعالى ذكره - في كتابه فتهلك، واعلم أن الله تعالى واحد أحد صمد، لم يلد فبورث، ولم يولد فبشازك، ولم يتخذ صاحبة ولا ولداً ولا شريكاً، وأنه الحي الذي لا يموت، والقادر الذي لا يعجز، والقاهر الذي لا يُغلب، والحليم الذي لا يعجل، والدائم الذي لا يبدي، والباقي الذي لا يفنى، والثابت الذي لا يزول، والغني الذي لا يفتقر، والعزير الذي لا يذل، والعالم الذي لا يجهل، والعدل الذي لا يجور، والجواد الذي لا يبخل، وأنه لا تقدره العقول، ولا تقع عليه الأوهام، ولا تحيط به الأقطار، ولا يحويه مكان، ولا تدركه الأبصار، وهو يدرك الأبصار وهو اللطيف الخبير، وليس كمثل شيء وهو السميع البصير، «ما يكون من نجوى ثلاثة إلا هو رابعهم ولا خمسة إلا هو سادسهم ولا أدنى من ذلك ولا أكثر إلا هو معهم أين ما كانوا»، وهو الأول الذي لا شيء قبله، والآخر الذي لا شيء بعده، وهو القديم وما سواه مخلوق محدث، تعالى

عن صفات المخلوقين علواً كبيراً»: التوحيد للصدوق ص ٧٦، روضة الواعظين ص ٣٥، خاتمة مستدرک الوسائل ج ٥ ص ١٤٥، بحار الأنوار ج ٤ ص ٢٩٦.

٤١. «إنَّ أمير المؤمنين عليه السلام استنهض الناس في حرب معاوية في المرّة الثانية، فلمّا حشد الناس قام خطيباً فقال: الحمد لله الواحد الأحد الصمد المتفرد، الذي لا من شيء كان، ولا من شيء خلق ما كان، قدرته بان بها من الأشياء، وبانت الأشياء منه، فليست له صفة تنال، ولا حدّ يضرب له الأمثال، كلّ دون صفاته تعبير اللغات، وضلّ هنالك تصارييف الصفات، وحرار في ملكوته عميقات مذاهب التفكير، وانقطع دون الرسوخ في علمه جوامع التفسير، وحال دون غيبه المكنون حجب من الغيوب، وتاهت في أدنى أدانيها طامحات العقول في لطيفات الأمور، فتبارك الله الذي لا يبلغه بعد الهمم، ولا يناله غوص الفطن، وتعالى الله الذي ليس له وقت محدود، ولا أجل ممدود، ولا نعت محدود، وسبحان الذي ليس له أول مبتدئ، ولا غاية منتهى، ولا آخر يفنى، سبحانه هو كما وصف نفسه، والواصفون لا يبلغون نعته، حدّ الأشياء كلّها عند خلقه إبانها إبانة لها من شبهه وإبانة له من شبهها، فلم يحلل فيها فيقال: هو فيها كائن، ولم ينأ عنها فيقال: هو منها بائن، ولم يخلُ منها فيقال له أين، لكنّه سبحانه أحاط بها علمه، وأتقنها صنعه، وأحصاها حفظه، لم يعرب عنه خفيات غيوب الهوى، ولا غوامض مكنون ظلم الدجى، ولا ما في السماوات العلى والأرضين السفلى، لكلّ شيء منها حافظ وراقب، وكلّ شيء منها بشيء محيط، والمحيط بما أحاط منها الله الواحد الأحد الصمد، الذي لم يتغيره ظروف الأزمان، ولم يتكادّه صنع شيء كان، إنّما قال لما شاء أن يكون: كن فكان، ابتدع ما خلق بلا مثال سبق، ولا تعب ولا نصب، وكلّ صانع شيء فمن شيء صنع، والله لا من شيء صنع ما خلق، وكلّ عالم فمن بعد جهلٍ تعلّم، والله لم يجهل ولم يتعلّم، أحاط بالأشياء علماً قبل كونها، فلم يزد بكونها علماً، علمه بها قبل أن يكونها كعلمه بعد تكوينها، لم يكونها لشدة سلطان، ولا خوف من زوالٍ ولا نقصان، ولا استعانة على ضدّ مئاور ولا نذّ مكاثر، ولا شريك مكائد، لكن خلّاق مربوبون، وعباد داخرون»: الكافي ج ١ ص ١٣٤، التوحيد للصدوق ص ٤١، الغارات ج ٢ ص ٧٣٢، بحار الأنوار ج ٤ ص ٢٦٩.

٤٢. «أنتم الصراط الأقوم، وشهداء دار الفناء، وشفعاء دار البقاء، والرحمة الموصولة، والآية المخزونة، والأمانة المحفوظة، والباب المبتلى به الناس، من أتاكم نجى، ومن لم يأتكم هلك، إلى الله تدعون، وعليه تدلون، وبه تؤمنون، وله تسلمون، وبأمره تعملون، وإلى سبيله ترشدون، ويقوله تحكمون، سعد من والاكم، وهلك من عاداكم، وخاب من جحدكم، وضلّ من فارقكم، وفاز من تمسك بكم، وأمن من لجأ إليكم، وسلم من صدقكم، وهدي من اعتصم بكم، من أتبعكم فالجنة مأواه، ومن خالفكم فالنار مثواه، ومن جحدكم كافر، ومن حاربتكم مشرك، ومن ردّ عليكم في أسفل درك من الجحيم، أشهد أنّ هذا سابق لكم فيما مضى، وجار لكم فيما بقي، وأنّ

أرواحكم ونورككم وطينتكم واحدة، طابت وطهرت بعضها من بعض، خلقكم الله أنواراً فجعلكم بعشره محققين، حتى من علينا بكم فجعلكم في بيوت أذن الله أن ترفع ويذكر فيها اسمه، وجعل صلواتنا عليكم وما خصنا به من ولايتكم طيباً لخلقنا، وطهارة لأنفسنا، وتركية لنا، وكفارة لذنوبنا، فكنا عنده مسلمين بفضلكم، ومعروفين بتصديقنا إياكم، فبلغ الله بكم أشرف محل المكرمين، وأعلى منازل المقربين، وأرفع درجات المرسلين، حيث لا يلحقه لاحق، ولا يفوقه فاتق، ولا يسبقه سابق، ولا يطمع في إدراكه طامع، حتى لا يبقى ملك مقرب، ولا نبي مرسل، ولا صديق ولا شهيد، ولا عالم ولا جاهل، ولا دني ولا فاضل، ولا مؤمن صالح ولا فاجر طالح، ولا جبار عنيد، ولا شيطان مريد، ولا خلق فيما بين ذلك شهيد، إلا عرفهم جلاله أمركم، وعظم خطرهم، وكبر شأنكم، وتماز نوركم، وصدق مقاعدكم، وثبات مقامكم، وشرف محلكم ومنزلتكم عنده، وكرامتكم عليه، وخاصتكم لديه، وقرب منزلتكم منه، بأبي أنتم وأمي وأهلي ومالي وأسرتي: «عنوان أخبار الرضا» ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.

٤٣. «أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، كما شهد لنفسه وشهدت له ملائكته وأولو العلم من خلقه، لا إله إلا هو العزيز الحكيم، وأشهد أن محمداً عبده المنتجب ورسوله المرتضى، أرسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون، وأشهد أنكم الأنمة الراشدون المهديون المعصومون»: «عنوان أخبار الرضا» ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.

٤٤. «السلام على أئمة الهدى ومصابيح الدجى، وأعلام النقى وذوي النهى، وأولي الحجى وكهف الورى، وورثة الأنبياء والمثل الأعلى والدعوة الحسنى، وحجج الله على أهل الدنيا والآخرة والأولى، ورحمة الله وبركاته»: «عنوان أخبار الرضا» ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.

٤٥. «ثم قال أبو جعفر: فنحن أول خلق ابتدأه الله، وأول خلق عبد الله وسبحه، ونحن سبب خلق الخلق وسبب تسبيحهم وعبادتهم من الملائكة والأدميين، فبنا عرف الله، وبنا وحد الله، وبنا عبد الله، وبنا أكرم الله من أكرم من جميع خلقه، وبنا أتاب الله من أتاب وعاقب من عاقب»: بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٢٠، غاية المرام ج ١ ص ٤٢، «فكنا أول من أقر بذلك، ثم قال لمحمد: وعزتي وجلالي وعلو شأنني، لولاك ولولا علي وعترتكما الهادون المهديون الراشدون، ما خلقت الجنة والنار، ولا المكان ولا الأرض ولا السماء، ولا الملائكة ولا خلقاً يعبدني، يا محمداً أنت خليلي وحببي وصفتي وخيرتي من خلقي، أحب الخلق إلي، وأول من ابتدأت إخراجهم من خلقي، ثم من

بعدك الصديق علي أمير المؤمنين وصيكتك، به أيدتك ونصرتك، وجعلته العروة الوثقى ونور أوليائي ومنار الهدى، ثم هؤلاء الهداة المهتدون، من أجلكم ابتدأت خلق ما خلقت، وأنتم خيار خلقي فيما بيني وبين خلقي، خلقتكم من نور عظمتي، واجتجبت بكم عمّن سواكم من خلقي...»: بحار الأنوار ج ٢٥ ص ١٩، غابة المرام ج ١ ص ٤١.

٤٦. «قال الصادق عليه السلام: ليس منّا من لم يؤمن بر جعتنا»: الهداية للصدوق ص ٢٦٦، مستدرك الوسائل ١٤ ص ٤١٥، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٣٦، وج ١٥٥ ص ٣٢٥.

٤٧. الإمام الصادق عليه السلام: «إنّ للقبر كلاماً في كلّ يوم، يقول: أنا بيت الغربية، أنا بيت الوحشة، أنا بيت الدود، أنا روضة من رياض الجنة، أو حفرة من حفر النار»: الكافي ج ٣ ص ٢٤٢، بحار الأنوار ج ٦ ص ٢٦٧.

٤٨. «عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام في حديث: ... فإذا وضع في قبره ردّ إليه الروح إلى ركيه، ثم يسأل عما يعلم، فإذا جاء بما يعلم ففتح له ذلك الباب الذي أراه رسول الله ﷺ، فيدخل عليه من نورها وبردها وطيب ريحها...»: الكافي ج ٣ ص ١٣٠، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٩٧، جامع أحاديث الشيعة ج ٣ ص ١٤٤، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٥٥٥.

٤٩. «عن الصادق عليه السلام أنّه قال: المرصاد: قنطرة على الصراط، لا يجوز عبد بمظلمة»: بحار الأنوار ج ٨ ص ٦٤، وج ٧٢ ص ٣٢٣، تفسير مجمع البيان ج ١٥ ص ٣٥١، التفسير الأصغر ج ٢ ص ١٤٤٥، التفسير الصافي ج ٥ ص ٣٢٥، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٥٧٣.

٥٠. «أشهدك يا مولاي أنّي أشهد أنّ لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له، وأنّ محمداً عبده ورسوله، لا خيب إلا هو وأهله، وأشهدك يا مولاي أنّ عليّاً أمير المؤمنين حجتك، والحسن حجتك، والحسين حجتك، وعليّ بن الحسين حجتك، ومحمد بن عليّ حجتك، وجعفر بن موسى بن جعفر حجتك، وعليّ بن موسى حجتك، ومحمد بن عليّ حجتك، وعليّ بن محمد حجتك، والحسن بن عليّ حجتك، وأشهد أنّك حجة الله، أنتم الأول والآخر، وأنّ رجعتكم حق لا ريب فيها، يوم لا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً، وأنّ الموت حق، وأنّ ناكراً ونكيراً حق، وأشهد أنّ النشْر حق، والبعث حق، وأنّ الصراط حق، والبرصاّد حق، والميزان حق، والحشر حق، والحساب حق، والجنة والنار حق، والوعد والوعيد بهما حق، يا مولاي، شقي من خالفكم، وسعد من أطاعكم، فاشهد على ما أشهدتك عليه، وأنا وليّ لك، برئ من عدوك، فالحق ما رضيتوه، والباطل ما أسخطتوه، والمعروف ما أمرتم به، والمنكر ما نهيتم عنه، فتبني مؤمنة بالله وحده لا شريك له، وبرّ شوليه، وبأ مير المؤمنين، وبكم يا مولاي أوليكم وآخركم، ونصرتي مَعْدَةٌ لكم، ومودّتي خالصة لكم، آمين أمين»: الاحتجاج ج ٢ ص ٣١٦، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٧١، وج ٩١ ص ٢، وج ٩٩ ص ٨١.

٥١. «وقلت لخالدين الوليد: أنت ورجالك هلمّوا في جمع الحطب...»: بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٩٣، بيت الأحران ص ١٢٠.

٥٢. «... كنت ممن حمل الحطب مع عمر إلى باب فاطمة حين امتنع علي وأصحابه عن البيعة»: بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٣٩؛ «فجاء عمر ومعه قيس، فتلقته فاطمة على الباب، فقالت فاطمة: يا بن الخطأب! أترك محرقات علي بابي؟ قال: نعم!»: أنساب الأشراف ج ٢ ص ٢٦٨، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٨٩؛ «فقال عمر بن الخطاب: اضمروا عليهم البيت ناراً...»: الأمالي للمفيد ص ٤٩، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٣١؛ «وكان يصيح: احرقوا دارها بمن فيها، وما كان في الدار غير علي والحسن والحسين»: الملل والنحل ج ١ ص ٥٧.
٥٣. «فاطمة بضعة مني، يؤذيني ما آذاها»: مسند أحمد ج ٤ ص ٥، صحيح مسلم ج ٧ ص ١٤١، سنن الترمذي ج ٥ ص ٣٦٠، المستدرک ج ٣ ص ١٥٩، أمالي الحافظ الإصفهاني ص ٤٧، شرح نهج البلاغة ج ١٦ ص ٢٧٢، تاريخ مدينة دمشق ج ٣ ص ١٥٦، تهذيب الكمال ج ٣٥ ص ٢٥٠؛ «فاطمة بضعة مني، يربيني ما رابها، ويؤذيني ما آذاها»: المعجم الكبير ج ٢٢ ص ٤٠٤، نظم درر السمطين ص ١٧٦، كنز العمال ج ١٢ ص ١٠٧، وراجع: صحيح البخاري ج ٤ ص ٢١٠، ٢١٢، ٢١٩، سنن الترمذي ج ٥ ص ٣٦٠، مجمع الزوائد ج ٤ ص ٢٥٥، فتح الباري ج ٧ ص ٦٣، مسند أبي يعلى ج ١٣ ص ١٣٤، صحيح ابن حبان ج ١٥ ص ٤٠٨، المعجم الكبير ج ٢٠ ص ٢٠، الجامع الصغير ج ٢ ص ٢٠٨، فيض القدير ج ٣ ص ٢٠، ج ٤ ص ٢١٥، ج ٦ ص ٢٤، كشف الخفاء ج ٢ ص ٨٦، الإصابة ج ٨ ص ٢٦٥، تهذيب التهذيب ج ١٢ ص ٣٩٢، تاريخ الإسلام للذهبي ج ٣ ص ٤٤، البداية والنهاية ج ٦ ص ٣٦٦، المجموع للنووي ج ٢٠ ص ٢٤٤، تفسير النعالي ج ١٠ ص ٣١٦، التفسير الكبير للرازي ج ٩ ص ١٦٠، ج ٢٠ ص ١٨٠، ج ٢٧ ص ١٦٦، ج ٣٠ ص ١٢٦، ج ٣٨ ص ١٤١، تفسير القرطبي ج ٢٠ ص ٢٢٧، تفسير ابن كثير ج ٣ ص ٢٦٧، تفسير النعالي ج ٥ ص ٣١٦، تفسير الألويسي ج ٢٦ ص ١٦٤، الطبقات الكبرى لابن سعد ج ٨ ص ٢٦٢، أسد الغابة ج ٤ ص ٣٦٦، تهذيب الكمال ج ٣٥ ص ٢٥٠، تذكرة الحفاظ ج ٤ ص ١٢٦٦، سير أعلام النبلاء ج ٢ ص ١١٩، ج ٣ ص ٣٩٣، ج ١٩ ص ٤٨٨، إبتاع الأسماع ج ١٠ ص ٢٧٣، ٢٨٣، المناقب للخوارزمي ص ٣٥٣، بنابيع المودة ج ٢ ص ٥٢، ٥٣، ٥٨، ٧٣، السيرة الحلبية ج ٣ ص ٤٨٨، الأمالي للصدوق ص ١٦٥، علل الشرائع ج ١ ص ١٨٦، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٤ ص ١٢٥، الأمالي للطوسي ص ٢٤، النوادر للراوندي ص ١١٩، كفاية الأثر ص ٦٥، شرح الأخبار ج ٣ ص ٣٠، تفسير فرات الكوفي ص ٢٠، الإقبال بالأعمال ج ٣ ص ١٦٤، تفسير مجمع البيان ج ٢ ص ٣١١، بشارة المصطفى ص ١١٩ بحار الأنوار ج ٢٩ ص ٣٣٧، ج ٣٠ ص ٣٤٧، ٣٥٣، ج ٣٦ ص ٣٠٨، ج ٣٧ ص ٦٧.
٥٤. «فضرب عمر الباب برجله فكسره، وكان من سعف، ثم دخلوا، فأخرجوا علياً عليه السلام مليباً...»: تفسير العياشي ج ٢ ص ٦٧، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٢٧.
٥٥. الإمام الباقر عليه السلام: «ثم يدخل المسجد فينقص الحائط حتى يضعه إلى الأرض... وذلك الحطب عندنا نتوارثه»: دلائل الإمامة ص ٤٥٥.

منابع تحقيق

١. إعلام الوري بأعلام الهدى ، أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي (ت ٥٤٨هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، بيروت : دارالمعرفة ، الطبعة الأولى ، ١٣٩٩هـ.
٢. أعيان الشيعة ، محسن بن عبد الكريم الأمين الحسيني العاملي الشقراي (ت ١٣٧١هـ) ، إعداد: السيد حسن الأمين ، بيروت : دارالتعارف ، الطبعة الخامسة، ١٤٠٣هـ.
٣. الاحتجاج على أهل اللجاج ، أبو منصور أحمد بن علي الطبرسي (ت ٦٢٠هـ) ، تحقيق: إبراهيم البهادري ومحمد هادي به ، طهران : دار الأسوة ، الطبعة الأولى ، ١٤١٣هـ.
٤. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد ، أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣هـ) ، تحقيق : مؤسسة آل البيت ، قم : مؤسسة آل البيت ، الطبعة الأولى ، ١٤١٣هـ.
٥. الأمالي ، أبو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ٤٦٠هـ) ، تحقيق : مؤسسة البعثة ، قم : دار الثقافة ، الطبعة الأولى ، ١٤١٤هـ.
٦. الأمالي ، محمد بن علي بن بابويه القمي (الشيخ الصدوق) (ت ٣٨١هـ) ، تحقيق : مؤسسة البعثة ، قم : مؤسسة البعثة ، الطبعة الأولى ، ١٤١٧هـ.
٧. الأتوار البهية في تواريخ الحجج الإلهية ، الشيخ عباس القمي (ت ١٣٥٩هـ) ، تحقيق : مؤسسة النشر الإسلامي ، قم : مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرسين بقم المشرفة ، الطبعة الأولى ، ١٤١٧هـ.
٨. التشرية بالمنن في التعريف بالفتن (الملاحم والفتن) ، أبو القاسم علي بن موسى الحلبي المعروف بابن طاووس (ت ٦٦٤هـ) ، قم : تحقيق ونشر : مؤسسة صاحب الأمر (عج) ، الطبعة الأولى ، ١٤١٦هـ.
٩. التفسير الكبير ومفاتيح الغيب (تفسير الفخر الرازي) ، أبو عبد الله محمد بن عمر المعروف بفخر الدين الرازي (ت ٦٠٤هـ) ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الأولى ، ١٤١٠هـ.
١٠. التوحيد ، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١هـ) ، تحقيق : هاشم الحسيني الطهراني ، قم : مؤسسة النشر الإسلامي ، الطبعة الأولى ، ١٣٩٨هـ.
١١. الجرح والتعديل ، عبد الرحمن بن أبي حاتم الرازي (ت ٣٢٧هـ) ، بيروت : دار إحياء التراث العربي ، الطبعة الأولى ، ١٣٧١هـ.

١٢. الخرائج والجراح ، أبو الحسين سعيد بن عبد الله الراوندي المعروف بقطب الدين الراوندي (ت ٥٧٣ هـ) ، تحقيق : مؤسسة الإمام المهدي (عج) ، قم : مؤسسة الإمام المهدي (عج) ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٩ هـ.
١٣. الدر المنثور في التفسير المأثور ، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي (ت ٩١١ هـ) ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الأولى ، ١٤١٤ هـ.
١٤. الصافي في تفسير القرآن (تفسير الصافي) ، محمد محسن بن شاه مرتضى (الفيض الكاشاني) (ت ١٠٩١ هـ) ، طهران : مكتبة الصدر ، الطبعة الأولى ، ١٤١٥ هـ.
١٥. الصراط المستقيم إلى مستحقّ التقديم ، زين الدين أبو محمد علي بن يونس النباطي البياضي (ت ٨٧٧ هـ) ، تحقيق : محمد باقر المحمودي ، طهران : المكتبة المرتضوية ، الطبعة الأولى ، ١٣٨٤ هـ.
١٦. الفارات ، أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعيد المعروف بابن هلال الثقفي (ت ٢٨٣ هـ) ، تحقيق : السيد جلال الدين المحمّد الأرموي ، طهران : أنجمن آثار ملي ، الطبعة الأولى ، ١٣٩٥ هـ.
١٧. الغدير في الكتاب والسنة والأدب ، عبد الحسين أحمد الأميني (ت ١٣٩٠ هـ) ، بيروت : دار الكتاب العربي ، الطبعة الثالثة ، ١٣٨٧ هـ.
١٨. الغيبة ، أبو جعفر محمد بن الحسن بن علي بن الحسن الطوسي (ت ٤٦٠ هـ) ، تحقيق : عباد الله الطهراني ، وعلي أحمد ناصح ، قم : مؤسسة المعارف الإسلامية ، الطبعة الأولى ، ١٤١١ هـ.
١٩. الفضول المهمة في معرفة أحوال الأئمة ، علي بن محمد بن أحمد المالكي المكي المعروف بابن صباغ (ت ٨٥٥ هـ) ، بيروت : مؤسسة الأعلمي .
٢٠. الكافي ، أبو جعفر ثقة الإسلام محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (ت ٣٢٩ هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، طهران : دار الكتب الإسلامية ، الطبعة الثانية ، ١٣٨٩ هـ.
٢١. الكامل في التاريخ ، أبو الحسن علي بن محمد الشيباني الموصلي المعروف بابن الأثير (ت ٦٣٠ هـ) ، تحقيق : علي شيري ، بيروت : دار إحياء التراث العربي ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٨ هـ.
٢٢. المحاسن ، أبو جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقي (ت ٢٨٠ هـ) ، تحقيق : السيد مهدي الرجائي ، قم : المجمع العالمي لأهل البيت ، الطبعة الأولى ، ١٤١٣ هـ.
٢٣. المحاضر ، عز الدين أبو محمد الحسن بن سليمان بن محمد الحلبي (ق ٨ هـ) ، تحقيق : سيد علي أشرف ، قم : المكتبة الحيدرية ، ١٤٢٤ هـ.
٢٤. المزار الكبير ، أبو عبد الله محمد بن جعفر المشهدي (ق ٦ هـ) ، تحقيق : جواد القويومي الإصفهاني ، قم : نشر قیوم ، الطبعة الأولى ، ١٤١٩ هـ.
٢٥. المعجم الأوسط ، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ٣٦٠ هـ) ، تحقيق : قسم التحقيق بدار الحرمين ، ١٤١٥ هـ ، القاهرة : دار الحرمين للطباعة والنشر والتوزيع .

٢٦. المعجم الصغير ، أبو القاسم سليمان بن أحمد بن أيوب اللخمي الطبراني (ت ٣٦٠هـ)، تحقيق: محمد عثمان ، بيروت: دار الفكر ، الطبعة الثانية ، ١٤٠١هـ.
٢٧. المناقب (المناقب للخوارزمي)، للحافظ الموفق بن أحمد البكري المكي الحنفي الخوارزمي (٥٦٨هـ)، تحقيق: مالك المحمودي ، قم: مؤسسة النشر الإسلامي ، الطبعة الثانية ، ١٤١٤هـ.
٢٨. الهداية الكبرى، أبو عبد الله الحسين بن حمدان الخصبي (ت ٣٣٤هـ)، بيروت: مؤسسة البلاغ للطباعة والنشر، الطبعة الرابعة، ١٤١١هـ.
٢٩. أمالي المفيد، أبو عبد الله محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣هـ)، تحقيق: حسين أستاذ ولي وعلي أكبر الغفاري ، قم: مؤسسة النشر الإسلامي ، الطبعة الثانية ، ١٤٠٤هـ.
٣٠. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، محمد بن محمد تقي المجلسي (ت ١١١٠هـ)، طهران: دار الكتب الإسلامية ، الطبعة الأولى ، ١٣٨٦هـ.
٣١. بشارة المصطفى لشيعه المرتضى ، أبو جعفر محمد بن محمد بن علي الطبري (ت ٥٢٥هـ)، النجف الأشرف: المطبعة الحيدرية ، الطبعة الثانية ، ١٣٨٣هـ.
٣٢. بصائر الدرجات، أبو جعفر محمد بن الحسن الصفار القمي المعروف بابن فروخ (ت ٢٩٠هـ)، قم: مكتبة آية الله المرعشي ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٤هـ.
٣٣. تاريخ بغداد أو مدينة السلام، أبو بكر أحمد بن علي الخطيب البغدادي (ت ٤٦٣هـ)، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطاء ، بيروت: دار الكتب العلمية ، الطبعة الأولى .
٣٤. تاريخ مدينة دمشق، علي بن الحسن بن عساكر الدمشقي (ت ٥٧١هـ)، تحقيق: علي شيري ، ١٤١٥، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
٣٥. تفسير العياشي، أبو النضر محمد بن مسعود السلمى السمرقندي المعروف بالعياشي (ت ٣٢٠هـ)، تحقيق: السيد هاشم الرسولي المحلاتي ، طهران: المكتبة العلمية ، الطبعة الأولى ، ١٣٨٠هـ.
٣٦. تفسير القمي ، علي بن إبراهيم القمي، (ت ٣٢٩هـ)، تحقيق: السيد طيب الموسوي الجزائري، قم: منشورات مكتبة الهدى، الطبعة الثالثة، ١٤٠٤هـ.
٣٧. تفسير نور الثقلين ، عبد علي بن جمعة العروسي الحويزي (ت ١١١٢هـ)، تحقيق: السيد هاشم الرسولي المحلاتي ، قم: مؤسسة إسماعيليان ، الطبعة الرابعة، ١٤١٢هـ.
٣٨. تهذيب الأحكام في شرح المقنعة، محمد بن الحسن الطوسي (ت ٤٦٠هـ)، تحقيق: السيد حسن الموسوي ، طهران: دار الكتب الإسلامية ، الطبعة الثالثة ، ١٣٦٤ش.
٣٩. جامع أحاديث الشيعة، السيد البروجردي (ت ١٣٨٣هـ)، قم: المطبعة العلمية.

٤٠. جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع، علي بن موسى الحلبي (ابن طاووس) (ت ٦٦٤هـ)، تحقيق: جواد القيومي، قم: مؤسسة الأفاق، الطبعة الأولى، ١٣٧١ ش.
٤١. حلية الأبرار في أحوال محمد وآله الأطهار، هاشم البحراني، تحقيق: غلام رضا مولانا البروجردى، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، ١٤١٣هـ.
٤٢. خاتمة مستدرک الوسائل، الميرزا الشيخ حسين نوري الطبرسي (ت ١٣٢٠هـ)، تحقيق مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، الطبعة الأولى، ١٤١٥هـ.
٤٣. دعائم الإسلام وذكر الحلال والحرام والقضايا والأحكام، أبو حنيفة النعمان بن محمد بن منصور بن - أحمد بن حيون التميمي المغربي (ت ٣٦٣هـ)، تحقيق: آصف بن علي أصغر فيضي، مصر: دارالمعارف، الطبعة الثالثة، ١٣٨٩هـ.
٤٤. دلائل الإمامة، أبو جعفر محمد بن جرير الطبري الإمامي (ت ٣١٠هـ)، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم: مؤسسة البعثة.
٤٥. روح المعاني في تفسير القرآن (تفسير الآلوسي)، محمود بن عبد الله الآلوسي (ت ١٢٧٠هـ)، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
٤٦. روضة الواعظين، محمد بن الحسن بن علي الفحل النيسابوري (ت ٥٠٨هـ)، تحقيق: حسين الأعلمي، بيروت: مؤسسة الأعلمي، الطبعة الأولى، ١٤٠٦هـ.
٤٧. سعد السعود، أبو القاسم علي بن موسى الحلبي المعروف بابن طاووس (ت ٦٦٤هـ)، قم: مكتبة الرضي، الطبعة الأولى، ١٣٦٣هـ ش.
٤٨. سير أعلام النبلاء، أبو عبد الله محمد بن أحمد الذهبي (ت ٧٤٨هـ)، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، بيروت: مؤسسة الرسالة، الطبعة العاشرة، ١٤١٤هـ.
٤٩. شرح أصول الكافي، صدر الدين محمد بن إبراهيم الشيرازي المعروف بملاً صدرا (ت ١٠٥٠هـ)، تحقيق: محمد خواجوي، طهران: مؤسسة مطالعات وتحقيقات فرهنگي، الطبعة الأولى، ١٣٦٦ ش.
٥٠. شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار، أبو حنيفة القاضي النعمان بن محمد المصري (ت ٣٦٣هـ)، تحقيق: السيد محمد الحسيني الجلاي، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤١٢هـ.
٥١. صحيح ابن حبان، علي بن بلبان الفارسي المعروف بابن بلبان (ت ٧٣٩هـ)، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، بيروت: مؤسسة الرسالة، الطبعة الثانية، ١٤١٤هـ.
٥٢. علل الشرائع، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بائويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١هـ)، تقديم: السيد محمد صادق بحر العلوم، ١٣٨٥هـ، التجف الأشرف: منشورات المكتبة الحيدرية.
٥٣. عيون أخبار الرضا، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بائويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١هـ)، تحقيق: الشيخ حسين الأعلمي، ١٤٠٤هـ، بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات.

٥٤. غاية المرام وحنة الخضام في تعيين الإمام، هاشم بن إسماعيل البحراني (ت ١١٠٧هـ)، تحقيق: السيد علي عاشور، بيروت: مؤسسة التاريخ العربي، ١٤٢٢هـ.
٥٥. فتح الباري شرح صحيح البخاري، أبو الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (ت ٨٥٢هـ)، تحقيق: عبد العزيز بن عبد الله بن باز، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأولى، ١٣٧٩هـ.
٥٦. كتاب الفتن، نعيم بن حماد المروزي، (٢٢٩ق)، تحقيق: الدكتور سهيل زكار، ١٤١٤ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
٥٧. كتاب الفتن، أبو عبد الله نعيم بن حماد المروزي (ت ٢٢٩هـ)، تحقيق: الدكتور سهيل زكار، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر، ١٤١٤هـ.
٥٨. كتاب من لا يحضره الفقيه، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: مؤسسة النشر الإسلامي.
٥٩. كشف الخفاء والإلباس عما اشتهر من الأحاديث على ألسنة الناس، إسماعيل بن محمد العجلوني الجراحي (ت ١١٦٢هـ)، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٠٨هـ.
٦٠. كشف الغمة في معرفة الأئمة، علي بن عيسى الإربلي (ت ٦٨٧هـ)، تحقيق: السيد هاشم الرسولي المحلّي، بيروت: دار الكتاب الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤٠١هـ.
٦١. كمال الدين وتام النعمة، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، الطبعة الأولى، ١٤٠٥هـ.
٦٢. لسان الميزان، أبو الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (ت ٨٥٢هـ)، بيروت: مؤسسة الأعلمي، الطبعة الثالثة، ١٤٠٦هـ.
٦٣. مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سليمان الحلّي (ق ٥٩هـ)، قم: انتشارات الرسول المصطفى.
٦٤. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، الميرزا حسين النوري (ت ١٣٢٠هـ)، تحقيق: مؤسسة آل البيت، قم: مؤسسة آل البيت، الطبعة الأولى، ١٤٠٨هـ.
٦٥. مسند أحمد، أحمد بن محمد بن حنبل الشيباني (ت ٢٤١هـ)، تحقيق: عبد الله محمد الدرويش، بيروت: دار الفكر، الطبعة الثانية، ١٤١٤هـ.
٦٦. مسند الشاميين، أبو القاسم سليمان بن أحمد بن أيوب اللخمي الطبراني (ت ٣٦٠هـ)، تحقيق: حمدي عبد المجيد السلفي، بيروت: مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى، ١٤٠٩هـ.
٦٧. معاني الأخبار، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، ١٣٧٩هـ، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، الطبعة الأولى، ١٣٦١هـ.

٦٨. معجم أحاديث الإمام المهدي (عج)، تحقيق: الهيئة العلمية في مؤسسة المعارف الإسلامية، قم: الهيئة العلمية في مؤسسة المعارف الإسلامية، الطبعة الأولى، ١٤١١ هـ.
٦٩. مكيال المكارم في فوائد الدعاء للقائم، ميرزا محمد الموسوي الإصفهاني، تحقيق: السيد علي عاشور، بيروت: مؤسسة الأعلمي للطبوعات، الطبعة الأولى، ١٤٢١ هـ.
٧٠. مناقب آل أبي طالب (مناقب ابن شهر آشوب)، أبو جعفر رشيد الدين محمد بن علي بن شهر آشوب (ت ٥٨٨ هـ)، قم: المطبعة العلمية.
٧١. ميزان الاعتدال في نقد الرجال، محمد بن أحمد الذهبي (ت ٧٤٨ هـ)، تحقيق: علي محمد الجاوي، بيروت: دار الفكر.
٧٢. نهج الإيمان، علي بن يوسف بن جبر (ق ٥٧ هـ)، تحقيق: السيد أحمد الحسيني، مشهد: مجتمع الإمام الهادي، الطبعة الأولى، ١٤١٨ هـ.
٧٣. وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، محمد بن الحسن الحر العاملي (ت ١١٠٤ هـ)، تحقيق: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، الطبعة الثانية، ١٤١٤ هـ.
٧٤. ينابيع المودة لذوي القربى، سليمان بن إبراهيم القندوزي الحنفي (ت ١٢٩٤ هـ)، تحقيق: علي جمال أشرف الحسيني، طهران: دار الأسوة، الطبعة الأولى، ١٤١٦ هـ.